

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۱، سال نهم، دسامبر ۲۰۰۸

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● کلیسای خانگی: چرخه حیات در کلیسای خانگی

بخش هشتم (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

قسمت دوم (فریبرز خدانی)

● یادآور زنده (هنری نوون / میشل آقامالیان)

بخش چهارم: خادم در مقام هدایت‌کننده

● مسیح مشاور نیک

بخش هشتم: مشورت مسیح به شکست‌خوردگان (تت استیوآرت)

● هدف منحصر به فرد زندگی شما

بخش هشتم: تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند

(تلخیص و نگارش: دکتر ساسان توسلی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

کلیسای خانگی

بخش هشتم: چرخه حیات در کلیسای خانگی

از کشیش تَت استیوارت

دیدگاه‌های مختلف

روح القدس کلیساهای خانگی را در هر جا بر می‌افرازد. برای این منظور خدا را ستایش می‌کنیم چرا که نقشه الهی او این است که کلیسایش را در میان تمامی اقوام روی زمین برقرار سازد. کلیسای خانگی طی زمان‌های مختلف مورد آزمایش قرار گرفته و ثابت نموده که ابزار مفیدی است که به واسطه آن ایمانداران می‌توانند در امنیت تجمع یافته، در فیض رشد کنند. اما باید آگاه باشیم زیرا گروه‌های مختلف مردم، کلیسای خانگی را با دیدگاه‌های متفاوتی که در خصوص عملکرد آن دارند تأسیس می‌نمایند. برای مثال برادری معتقد بود برای تشکیل یک کلیسای خانگی فقط تعدادی نیمکت و یک منبر مورد نیاز است. با توجه به عقاید انحرافی زیاد در ارتباط با کلیسای خانگی، تصمیم گرفتم مجموعه‌ای از مقالات بر اساس الگوی کتاب مقدس جهت جلسات ایمانداران در خانه‌ها بنویسم. همچنین بر آن شدم تا به جای "اشکال" مختلف کلیسای خانگی به طور خاص راجع به "عملکرد" آن بنویسم. در این مقاله قصد دارم خوانندگان را با این مفهوم که کلیسای خانگی "چرخه های حیات" دارند آشنا سازم. اگر شخصی می‌خواهد رهبر کارآمدی باشد، باید این چرخه ها را شناخته، نحوه واکنش نسبت به هر یک را بداند.

مراحل سرخوشی و سرخوردگی

تمام کسانی که با خدمت کلیسای خانگی ارتباط داشته‌اند، خیلی زود دریافته‌اند که آنها تقریباً به همان سرعتی که ظاهر می‌شوند، منحل نیز می‌گردند. لازم است دلایل این روند را بدانیم. درک این امر همواره برای من مفید بوده که هر گاه تشکیلات جدیدی شکل می‌گیرد، ابتدا دوره "سرخوشی" آغاز می‌گردد که طی آن همه با این وعده و امید که خدمت به‌طور فزاینده‌ای رشد خواهد کرد، به هیجان می‌آیند. آنچه اغلب انتظار نمی‌رود، این است که دوره سرخوشی به‌سرعت به مرحله‌ای تنزل می‌کند که می‌توان آن را "سرخوردگی" نامید. میان اعضای گروه تنشهایی به وجود می‌آید و باعث می‌شود ایشان از مشارکت با یکدیگر لذت نبرند. سپس فقدان تعهد در بعضی، سبب دلسردی می‌گردد و برخی از اعضا، گروه را ترک می‌کنند. در سایر موارد اختلاف بر سر عقاید الهیاتی مختلف یا شیوه خدمتی که باید توسط گروه به کار رود، گسترش می‌یابد. در نتیجه سرخوردگی بسیاری اوقات منجر به انحلال یا حتی بدتر از آن، دلسردی نسبت به مسیحیت می‌گردد.

مرحله رشد

واقعیت اسفبار این است که اغلب رهبران کلیساهای خانگی درک نمی‌کنند که باید قسمت سومی تحت عنوان "مرحله رشد" وجود داشته باشد. در این موقعیت رهبران پی‌می‌برند بحرانی که گروه تجربه می‌کند در صورت کنترل مناسب، خود یک تعلیم و فرصتی جهت رشد خواهد بود. در این لحظه نباید مشارکت را با عواطف آسیب‌دیده ترک کرد و آن را از هم پاشید چرا که می‌تواند منجر به سخت شدن دلها گردد. متأسفانه در بسیاری موارد ما هرگز فرصت خدمت در موقعیت‌های دشوار را به‌خاطر عواطف آسیب‌دیده نداریم، چون از شرایط سخت می‌گریزیم و بدین ترتیب فرصت مواجهه با قصورات و عدم بلوغ خود را از دست می‌دهیم. کلیسای خانگی می‌تواند مکان شگفت‌انگیزی برای رشد در مسیح باشد، به شرط آنکه رهبران اصول کتاب‌مقدسی را در زمینه شفا و مصالحه بیاموزند.

ضرورت روابط صمیمی و غیر تصنعی

من معتقدم که دلیل آسیب‌پذیر بودن اکثر کلیساهای خانگی این است که به ندرت از روابط سطحی پا فراتر می‌گذارند. آنها جمع می‌شوند تا اعمال خاصی نظیر دعا، سرود و مطالعه کتاب‌مقدس را به جا آورند، در حالیکه تجربه مشارکت عمیق کتاب‌مقدسی را از دست می‌دهند، چون مطالعه آنها از کتاب‌مقدس در زندگی واقعی کاربرد ندارد. خیلی اوقات نوعی دیدگاه غیر واقعی در مسیحیت مطرح می‌شود که می‌گوید زندگی پیروزمند مداوم یک اصل است، و به این ترتیب، در اشخاصی که از چنین زندگی برخوردار نیستند، این نظر القا می‌گردد که یا کم‌ارزشند یا حتی اینکه زندگی‌شان مطابق قاعده پیروزی نیست.

لحظه‌ای دقیق فکر کنید: آخرین باری را به خاطر آورید که در یک جلسه مسیحی حضور داشتید و کسی مطرح کرده که پیروی عیسی برایش دشوار بوده است. من این تجربه شخصی را به یاد می‌آورم که یک بار در جلسه‌ای مطرح کردم که در زندگی روحانی خود، دچار کشمکش هستم. همه از حیرت سکوت اختیار کرده بودند، چون نمی‌دانستند نسبت به کشیشی که اعتراف به کشمکش روحانی می‌کند، چگونه واکنش نشان دهند. به بیانی ساده‌تر، تصویر ذهنی آنها از یک کشیش این نیست، بلکه کسی است که قادر به غلبه بر تمامی موانع روحانی است. این همان تعبیر روحانی سطحی از ایمان است که باعث می‌شود بسیاری از مردم احساس کنند هیچ کس اندوه شخصی آنها را نمی‌فهمد. در نتیجه، مشارکتی تصنعی به وجود می‌آید که مانع از شناخت حقیقی ما نسبت به یکدیگر می‌گردد.

پولس در اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ می‌نویسد که وسوسه و فشارها شامل حال همگی ما می‌گردد. رهبر کلیسای خانگی که در می‌یابد چگونه مشارکت خالص و خدمت الهی را در میان اعضا گسترش دهد، شاهد مشارکت سالم‌تر و پایدارتری خواهد بود.

نحوه عمل در مرحله سرخوردگی

با توجه به این اصل که تمامی کلیساهای خانگی دوره سرخوردگی را طی می‌کنند، رهبر باید قادر به تشخیص خدمت لازم در این زمان باشد. هر گروه باید بیاموزد که چگونه در این شرایط غم‌انگیز و اجتناب‌ناپذیر عمل کند. در فصل اول از رساله دوم قرن‌تیان، پولس دیدگاه خدمتی خود را در دوره‌های پرچالش مطرح می‌کند. ما ابتدا باید آرامش را از خدا بیابیم، سپس آن را با یکدیگر تقسیم کنیم. "که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم" (آیه ۴). او نتیجه‌گیری می‌کند که ما امید را از این فرایند حساس بودن نسبت به یکدیگر به دست می‌آوریم. "و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود" (آیه ۷). در واقع وقتی می‌آموزیم که در طول تألمات در روابط، از مسیح الهام بگیریم، و حتی نسبت به کسانی که به ما لطمه وارد آورده‌اند محبت نشان دهیم، در آن حالت، قدرت انجیل را نمایان ساخته، به حیات کلیسای خانگی خود عمق می‌بخشیم.

هدف از این فرایند، آشکار شدن نیروی دگرگون‌کننده قدرت محبت مسیح است. عیسی فرمود: "به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید" (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵). مسیح در حالی ما را محبت کرد که ما دشمنان او بودیم، و این محبت سبب شد دوستان او گردیم. زمانی که محبت مسیح در کلیسای خانگی شما وارد عمل می‌شود، هر یک از اعضا را بر می‌انگیزد تا در امر تحقق شفا و احیا اصرار ورزند. چنین محبتی به مشارکت در طول دوره سرخوردگی تداوم بخشیده، گروه را وارد بُعد تازه‌ای می‌سازد تا اعماق بیکران محبت خدا را کشف نمایند.

بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

از کشیش فریبرز خدانی

قسمت دوم

در مقاله گذشته روند شکل‌گیری تفکر آریوس را از نظر گذرانیدیم. گفتیم که آریوس مردی بلندقامت و خوش‌قیافه بود و از نظر اجتماعی از نفوذ و موقعیت خاصی برخوردار بود. علاوه بر اینها او سخنران توانا و واعظ موفقی هم به‌شمار می‌آمد. همین امر باعث شده بود که نظریاتش توجه مثبت بسیاری را به خود جلب کند. به خاطر دارم که در مدرسه علوم الهی، استاد فن موعظه با استفاده از همین مثال تاریخی به ما دانشجویان یادآوری می‌کرد که مردم بیشتر از آنکه به کلمات شما گوش کنند، بر اساس مسائل ظاهری و سطحی و منجمله ظاهر واعظ تصمیم می‌گیرند که آیا موعظه روز یکشنبه به آنها «برکت» داده است یا نه. ظاهر جذاب و شخصیت کریزماتیک آریوس باعث شده بود که بسیاری را پیرو عقاید غلط خود بسازد. از سوی دیگر، زیرساخت فکری و فلسفی او را نیز مشاهده کردیم. در مقاله حاضر به اوضاع سیاسی قرن چهارم میلادی و عوامل شکست بدعت آریوس نگاه خواهیم کرد و خواهیم دید که خدایی که بر صحنه تاریخ حاکم است، با استفاده از چه وسایلی کلیسای خود را از این بدعت محافظت نمود.

در شماره‌های گذشته پیرامون بدعت‌های دوستیزم و ابیونیزم بحث کردیم. با مطالعه آن دو بدعت آموختیم که چطور یکی جسم بشری مسیح را ناچیز و قابل اغماض می‌پنداشت و به همین دلیل نمی‌توانست قبول کند که خدای قادر مطلق در جسم بشری ما ظاهر شده، همچون یکی از ما انسان‌های جسمانی زندگی کرده، و همانند یکی از ما درد و رنج و مرگ را تجربه نموده باشد. از طرف دیگر، با ابیونی‌ها را آشنا شدیم که معتقد بودند که عیسی انسانی بود همچون یکی از ما و در سایه تلاش و پایمردی شگفت‌آورش، خود را به حد خدایی رسانید. پس یکی از این بدعت‌ها الوهیت مسیح را به پرسش می‌گرفت و دیگری انسانیت او را. مشکل تفکر آریوس این بود که از نظر او عیسی نه خدای کامل بود و نه انسان کامل.

تاثیر تفکرات اوریجن

باید دانست که آریوس تحت تاثیر آن بدعت‌ها قرار نداشت و اصولاً خود را یک خادم راست‌دین می‌پنداشت. به احتمال زیاد، آن کسی که بیش از هر متفکر دیگری افکار آریوس را شکل داده بود، اوریجن، یا بهتر است بگوییم درک غلط او از افکار و نوشته‌های اوریجن بود. اوریجن هم مانند اسکندر و آتاناسیوس و

آریوس اهل اسکندریه بود و افکار و نوشته‌های ایشان جایگاه بسیار مهمی در تفکر میسحی به خود اختصاص داده‌اند. متأسفانه، درک نوشته‌های اوريجن مشکل می‌باشند و همین امر باعث شده بود که بسیاری تفکرات او را به غلط درک کنند.

یکی از خطاهایی که به اوريجن نسبت داده می‌شود (و باید اضافه کنم که تهمتی است بسیار از انصاف به دور)، انحراف رتبه‌ها و اطاعت اقاییم از پدر^۱ می‌باشد. به عبارت دیگر، به عوض آنکه این تعلیم داده شود که اشخاص و اقاییم تثلیث، اطاعت و محبت یکسان و همانند نسبت به هم ارائه می‌کنند، تعلیم اوريجنیسم (که به خاطر درک غلط از افکار اوريجن رواج یافته بود) این بود پدر مانند پادشاهی بر بالاترین رتبه تکیه زده است و پسر از او کوچکتر است و زیر دست پدر قرار دارد و به همین ترتیب روح القدس تحت فرمان و انقیاد از پدر و پسر قرار دارد. به همین دلیل است که آریوس به خاطر نفوذ افکار اوريجنیستی، خدای پسر یا لوگوس را کمی پایین‌تر از خدای پدر قلمداد می‌کرد و انجیل‌ها را با استفاده از این عینک فلسفی درک و تفسیر می‌نمود.

جنگ و دعوا و کتک‌کاری بر سر هیچ و پوچ؟

در مقاله گذشته مشاهده کردیم که جنگی میان الکساندر اسقف اسکندریه و شاگرد او آتاناسیوس از یکسو و آریوس از سوی دیگر در گرفت. موضوع اصلی این بحث و جنگ الهیاتی، تعریف چگونگی رابطه ذات عیسی مسیح از یکسو و ذات خدای پدر از جانب دیگر بود. واژه پیشنهادی آتاناسیوس «هموئوسیوس»^۲ به معنای «در یک ذات» بود، حال آنکه آریوس واژه «هموی اوسیوس»^۳ به معنای «در شباهت ذات» خدا را پیشنهاد می‌داد. گفتیم که تفاوت ظاهری این دو واژه، حرف آیوتا، کوچکترین حرف زبان یونانی می‌باشد، ولی همین کوچکترین حرف می‌تواند با چنان قدرتی آنگونه پیام انجیل را دستخوش چنان تغییری بسازد که به طور کلی از سال ۳۱۸ تا ۳۸۱ میلادی یعنی به مدت ۶۳ سال، بحث بر سر این دو واژه به موضوع اصلی جنگ عقیدتی مسیحیان تبدیل شد.

نکته‌ای که ممکن است بر بسیاری پوشیده باشد این است که این کشمکش بر سر تعریف رابطه خدای پدر با خدای پسر و چگونگی طبیعت ذات آنها در کتابخانه‌ها یا دانشگاه‌های علوم الهی یا حتی در کلیساها و شوراها کلیسایی حل و فصل نمی‌شد، بلکه کار مناقشه و جر و بحث به کوچه و خیابان و کتک‌کاری و زد و خورد فیزیکی میان کشیشان و راهبان کشیده می‌شد. بالاخره قضیه آنقدر پیچیده شد که خطر جنگ داخلی و چندپاره شدن امپراطوری به صورتی جدی مطرح شده بود و به همین دلیل بود که کنستانتین امپراطور وقت در سال ۳۲۵ میلادی فرمان داد که اسقفان و کشیشان ارشد سراسر جهان مسیحی گرد هم آیند و در باره این مطلب بحث و شور کرده، یک قانون ایمان واحد را به تصویب برسانند.

^۱ Subordinationism

^۲ homoousios

^۳ homoiousios

کنستانتین کسی نبود که به مسائل ظریف فلسفی و علم الهی توجهی نشان بدهد، یا قدرت دماغی درک آنها را داشته باشد، و یا اینکه اصلاً حوصله و علاقه درگیر شدن در این مسائل را داشته باشد. واقعیت این بود که کنستانتین یک کهنه‌سرباز بود و به‌عنوان یک فرد نظامی به خوبی از اهمیت اتحاد و یکپارچگی باخبر بود. او می‌دانست که تنها در سایه اتحاد و یکدستی قادر به حفظ قدرت امپراطوری روم در مقابل تهدیدات خارجی خواهد بود، و تا زمانی که رهبران مذهبی کلیسا بر سر طبیعت عیسی به توافق نرسیده باشند، حاکمیت یکپارچه میسر نخواهد بود. در ظرف مدت پنجاه سال پس از شورای اول نیقیه، طرفداران آریوس به رشد خود ادامه دادند. پس مشاهده می‌کنیم که چگونه مسائل سیاسی، تاریخی، و اقتصادی با مسائل فلسفی و علم الهی گره می‌خورند. درسی که از تاریخ کلیسا می‌توان گرفت این است که هیچ‌یک از باورهای مسیحی ما ساده و صاف و پوست‌کنده نصیب ما نشده است و ساده‌اندیشی است که فکر کنیم رهبران کلیسای اولیه همگی قدیس و روحانی و هاله بر سر زندگی می‌کردند و از آلائشهای این جهان مصون و مبرا بودند. بارها شنیده‌ایم که اعضای کلیسا آرزو می‌کنند که ای‌کاش می‌شد که به شکلی و از طریق جادویی و به کمک یک نوع ماشین زمان، به دوران طلایی کلیسای اولیه بازگشت کرد. در مقابل این تفکر و هم‌آلوده است که اثر بیدارکننده مطالعه تاریخ درست مانند اثر یک سطل آب یخ انسان را از خواب خوش بیدار می‌کند!

بدعتی از درون کلیسا

آنچه بدعت آریوس را از دیگر بدعت‌ها متمایز می‌سازد و آریوس را به عنوان رئیس مبدعان شرّ معروف ساخت، این است که آریوس خادم کلیسا و یک الهی‌دان بود. زمانی که او در کلیسا و خدمت خود با چالش تثلیث مواجه شد، به جای آنکه با فروتنی ضعف بشری خود را اعلام کند و رازگونه بودن سرّ تثلیث را به اعضای کلیسای خود یادآوری نماید، در عوض تلاش کرد که با استفاده غلط از آیات کتاب مقدس، خدا را تا به حد موجودی قابل تعریف نزول بدهد.

در انجیل متی فصل شانزدهم می‌خوانیم که عیسی از شاگردان خود پرسید: «من که هستم؟» پاسخ به این پرسش آنچنان مهم است که تعیین‌کننده منزلگاه ابدی انسان خواهد بود. بسته به پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، معلوم خواهد شد که شخص ابدیت را در کنار عیسی مسیح صرف خواهد کرد یا در دریاچه آتش. آریوس با استناد به بخشهایی از کتاب مقدس استدلال می‌کرد که عیسی از پدر کوچکتر است و از درجه الوهیت پائین‌تری برخوردار می‌باشد. آریوس می‌گفت: «دلیل آنکه عیسی به پدر دعا می‌کرد این بود که او از پدر کوچکتر و کمتر بود.» استدلال و منطق آریوس بسیار قوی و محکم‌پسند بود و در نگاه نخست، قدرت مجاب ساختن بسیاری را داشت. چنانکه تعداد کثیری از کشیشان و راهبان مسیحی را به انحراف خود ترغیب کرده بود. در مقاله آینده با خادم خدا، آتاناسیوس قدیس و کار عظیم او در مقابله با بدعت انحرافی آریوس آشنا خواهیم شد.

یادآورنده زنده

نوشته پدر هنری نوون

تلخیص و ترجمه کشیش میشل آقامالیان

بخش چهارم: خادم در مقام هدایت‌کننده

مقدمه

مقدمه این قسمت، باز نقل قولی است از آن یادآورنده بزرگ یعنی الی ویزل. وی در رمان خود به نام *دروازه‌های جنگل*، داستان گرگور را تعریف می‌کند. گرگور که از بازماندگان فاجعه هولوکاست است به پاریس می‌رود تا زندگی جدیدی را آغاز کند. در آنجا، به نصیحت یکی از دوستانش، بدون کوچکترین تردیدی، به ملاقات ربّی (عالم دین یهود) می‌رود. ربّی از او می‌پرسد که چه می‌خواهد و گرگور در پاسخ می‌گوید: «کاری کن که بتوانم گریه کنم!»

ربّی سرش را تکان داد. «گریه تنها دردی را دوا نمی‌کند. باید سرود خواندن را هم یادت بدهم. بزرگترها گریه نمی‌کنند، گداها گریه نمی‌کنند... گریه کار بچه‌ها است. مگر هنوز بچه‌ای جانم؟ یا زندگی‌ات مگر هنوز مثل خواب و خیال بچه‌ها است؟ نه، گریه کردن فایده‌ای ندارد. باید سرود بخوانی.»

«ربّی، شما از من انتظار دارید چه کار بکنم؟»

«همه کار.»

وقتی گرگور بنای اعتراض می‌گذارد، ربّی می‌افزاید: «ببین جانم، یعقوب تمام شب با فرشته کشتی گرفت و پشتش را به زمین رساند. ولی فرشته به او التماس کرد: "بگذار بروم. سحر نزدیک است." یعقوب هم گذاشت که برود؛ فرشته به نشان حق‌شناسی، نردبانی برایش آورد. این نردبان را برای من بیاور.»

گرگور پرسید: «حالا کدامان یعقوب هستیم؟» و افزود: «و کدامان فرشته؟»

ربّی چشمکی دوستانه به او زد و گفت: «نمی‌دانم! تو می‌دانی؟»

گرگور از جا بر خاست و ربّی او را تا در مشایعت کرد. سپس دستش را به سوی او دراز کرد و گفت:

«قول بده که باز هم بیایی.»

«قول می‌دهم.»

«به جشن‌هایمان می‌آیی؟»

«بله می‌آیم.»

الی ویزل در شخصیتی که از گرگور در این رمان می‌پردازد، توجه ما را به امیدی جلب می‌کند که گرگور به آینده‌ای جدید دارد. گریه که به سر آمد، نوبت به سرود خواندن می‌رسد و ایام اندوه که گذشت،

نوبت جشن گرفتن است و پس از هر تلاش و تقلایی، نردبانی هست که فرشته‌ای از روی حق‌شناسی به ما می‌دهد. در این رمان، ربّی، یادآورنده زنده خدایی وفادار است. جایی گرگور از ربّی می‌پرسد: «بعد از این همه که بر ما گذشت، چطور می‌توانی هنوز به خدا ایمان داشته باشی؟» و ربّی در پاسخ می‌گوید: «بعد از این همه که بر ما گذشت، چطور می‌توانی هنوز به خدا ایمان نداشته باشی؟» خدایی که پنجه در پنجه ما می‌افکند، نردبانی به سوی آینده هم جلوی پایمان می‌گذارد. الی ویزل همچنان که نمی‌خواهد گذشته را فراموش کنیم، آینده را هم نمی‌خواهد که از یاد ببریم. هری جیمز کارگاس درباره ویزل می‌گوید: «او می‌داند که همه ما در همان حال که گذشته را به‌تمامی به میراث برده‌ایم، نقطه آغازی برای سراسر آینده هستیم.» به این ترتیب، ویزل، این یادآورنده بزرگ، مبدل می‌شود به **هدایت‌کننده‌ای** مملو از امید.

شکی نیست که تأثیر عمیقی که سنت یهودی حسیدی در نوجوانی بر ویزل گذاشته بود، با تأکید بسیاری که بر فهم مفاهیم عمیق تورات و ایمان و غیره داشت، ریشه‌های ایمان به خدا را چندان ژرف در وجود او دوانده بود که حتی فاجعه‌ای مانند هولوکاست نتوانسته بود خاطره خدا را از ضمیر او، از ذهن و قلب و جانش، بزدايد و بدین‌سان ایمان ژرف او به خدا، مبدل شده بود به هادی نجات‌بخش او در ایام سوز و سوگواری.

خادم، یادآورنده هدایت‌کننده

خادمان، در مقام یادآورندگان زنده عیسی مسیح، نه فقط شفا‌دهنده و نگهدارنده هستند، بلکه همچنين هادی و هدایت‌کننده. خاطره‌ای که دردهای گذشته ما را شفا می‌بخشد و در زمان حاضر حفظمان می‌کند، نیز ما را به سوی آینده هدایت می‌کند و زندگی‌مان را پیوسته نو می‌سازد. یادآورنده زنده شدن، یعنی مبدل شدن به انبیايي که با یادآوری، گامهای مردم خود را در مسیری نو هدایت می‌کنند و آنها را به سوی قلمرویی ناشناخته پیش می‌برند. بنابراین، اکنون قصد آن دارم که درباره خدمت خادم به عنوان **یادآورنده هدایت‌کننده** سخن گویم. در اینجا نیز، به سه موضوع خواهیم پرداخت: رهنمود، هدایت، و هادی (بخش هادی و نتیجه‌گیری آن را در شماره آینده خواهید خواند).

رهنمود: خاطرات خوب

خاطرات خوب، رهنمودی خوب ارائه می‌کنند. همه ما این تجربه را داشته‌ایم که در مواقع ناکامی و رنج و افسردگی، آنچه به ما اطمینان و امید جدیدی می‌بخشد، خاطرات خوب است. در شب تاریک و ظلمت‌خیزی که همه چیز تیره و تار و ترسناک به نظر می‌رسد، از آن رو می‌توانیم امید فرارسیدن صبحی تابناک را داشته باشیم که قبلاً صبح تابناک را دیده‌ایم. امید ما اساس بر خاطراتمان دارد. بدون خاطره، امید و انتظاری نیز وجود نخواهد داشت. ما کمتر به این نکته توجه داریم که یکی از بهترین چیزهایی که می‌توانیم به یکدیگر بدهیم، خاطرات خوب است: کلمات مهرآمیز، نشانه‌های محبت، حرکات حاکی از همدردی، سکوت آرام و

جشن‌های شاد. شاید در نگاه نخست، به نظر آید که این چیزها بدیهی و ساده‌اند و فایده چندان‌ی ندارند، اما وقتی تبدیل به خاطره شدند، می‌توانند ما را در میانه سرگشتگی و ترس و ظلمت حفظ کنند.

زمانی که از خاطرات هدایت‌گر سخن می‌گوییم، منظورمان این نیست که حتماً باید بتوانیم رخدادها و اتفاقاتی را از گذشته، به روشنی به یاد آوریم و دربارشان تعمق کنیم. در واقع، اکثر خاطرات ما، بطور ناخودآگاه ما را هدایت می‌کنند و به بخشی از وجود و هستی‌مان تبدیل شده‌اند. خاطرات مربوط به محبت، پذیرفتگی، بخشایش، اطمینان و امید تا چنان عمقی از وجودمان ریشه می‌دوانند که در واقع، ما تبدیل می‌شویم به خاطرات‌مان. این واقعیت که زنده هستیم و قلب‌مان کار می‌کند و خون در بدن‌مان جریان می‌یابد و شش‌هایمان پر و خالی می‌شوند، خاطره‌ای زنده از مراقبت خوبی است که از ما به عمل آمده. در اصل، همین خاطره‌های مجسم و تپنده هستند که در لحظات تاریک زندگی‌مان ما را پیش می‌برند و به ما امید می‌بخشند. این خاطرات، چه بسا در طی زندگی عادی و روزمره‌مان، در سکوت و سکون باشند، اما در مواقع بحران، اغلب قدرت عظیم حیات‌بخش خود را به جریان در می‌آورند.

انبیای بزرگ عهد عتیق به همین خاطرات هشیار و ناهشیار است که استناد می‌کنند. انبیا، قوم خود را در درجه نخست از طریق یادآوری هدایت می‌کردند. مثلاً موسی برای هدایت قوم خود، به آنها می‌گوید: «به یاد آور که چگونه یهوه تو را از مصر بیرون آورد... از راه‌های او پیروی کن و به او احترام بگذار» (رجوع شود به تثیبه ۸: ۲-۱۴). «با بیگانگان بدرفتاری نکنید و به یاد آرید که زمانی شما هم بیگانه بودید» (رجوع شود به خروج ۲۲: ۲۰؛ تثیبه ۱۰: ۱۹). حال به سخنان خشمگینانه اشعیا نبی گوش کنید: «این را به یاد آورید و مردانه بکوشید. و ای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایید! چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نیست. آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم» (اشعیا ۴۶: ۸-۱۰). انبیا با یادآوری مصائب بردگی و محبت‌رهایی‌بخش خدا به قوم اسرائیل، آنها را به حرکت در می‌آوردند و تشویق‌شان می‌کردند که رفتاری همساز و برآورنده خاطره خود پیشه کنند. آنها در مقام یادآورندگان زنده عنایت و شفقت خدا، پرده از دیدگاه‌های محدود هم‌روزگاران خود بر می‌داشتند، و رؤیایی را آشکار می‌ساختند که در گذشته، الهام‌بخش آباء و اجدادشان شده بود و هم‌چنان و همواره هادی آنها بود در طریقی که به سوی نجات می‌پیمودند. کامل‌ترین تجلی این خدمت نبوتی را در عیسی می‌بینیم. عیسی در تعالیم خود، گذشته و خاطره هم‌روزگاران را به آنها یادآوری می‌کند و از دیدگاه‌های محدودشان پرده بر می‌دارد و آنها را تشویق می‌کند تا حضور هدایت‌کننده خدا را در زندگی‌شان باز شناسند. او در تعالیم و خدمات خود، خاطره ایلیا و الیشع، و یونس و سلیمان را زنده می‌کند. او می‌کوشد تا مقاومت بزدلانه پیروانش را در هم بشکند و قلب‌شان را به روی محبت پدر بگشاید. هر چه عیسی به شاگردانش از نیازشان به توبه و محبت پدر می‌گوید، برای آن است که بعدها در دوران دشواری که پیش روی دارند، این مطالب را به یاد آرند. «اینها را به شما گفتم تا چون زمان وقوعشان فرا رسد، به یاد آورید که شما را آگاه کرده بودم» (یوحنا ۱۶: ۴).

همین طور هم شد. همان‌گونه که عیسی درباره پدر به شاگردان یادآوری کرد، شاگردان هم درباره عیسی به یکدیگر و به پیروانشان یادآوری می‌کنند. آنها بر پایه خاطره عیسی، موعظه می‌کنند، شهادت می‌دهند و نان عشاء را می‌شکنند؛ آنها در خاطره عیسی، قدرت و قوت آن را می‌یابند که در دشواری‌ها و مصائب و جفاها تاب آورند و از آنها به سلامت بگذرند. خلاصه کلام آنکه، این خاطره عیسی است که شاگردان را هدایت می‌کند و در میانه فرهنگی متزلزل و جامعه‌ای رو به زوال و دنیایی تاریک و تار، به آنها امید و اطمینان می‌بخشد.

به این ترتیب، خاطراتمان ما را هدایت می‌کنند. آنها نقشه ما برای آینده هستند. به کمک خاطرات خود، می‌توانیم با وفاداری به رؤیایی که ما را به ترک سرزمین بردگی‌مان وا داشت، و با اطاعت از دعوتی که می‌گوید هنوز به سرزمین موعود نرسیده‌ایم، پیش برویم.

هدایت

خادمان، در مقام خاطره‌های زنده عیسی مسیح، چگونه می‌توانند مردم را در زندگی روزمره‌شان هدایت کنند؟ دو راه برای این کار هست: برخورد و الهام.

برخورد

شاید از اینکه می‌گوییم «برخورد» شکلی از هدایت است، تعجب کنید. اما خدمت نبوتی که قوم خدا را به سوی آینده‌ای نو پیش می‌برد، مستلزم اقدامی سخت و دردناک است برای پرده بر گرفتن از توهمات ما: توهماتی نظیر اینکه «فکر می‌کنیم به مقصد رسیده‌ایم»، فکر می‌کنیم که سرانجام توانسته‌ایم ایمان خود را تمام و کمال بیان کنیم، و گمان می‌کنیم که توانسته‌ایم راه تحقق بخشیدن کامل به آرمان‌هایمان را کشف کنیم. ما پیوسته در این وسوسه قرار داریم که به جای رؤیای اصلی، تفسیری سهل و ساده‌تر را جایگزین آن کنیم. تمامی اصلاح‌گران، با خدمت نبوتی خود، به پیکار با این برداشت محدود از رؤیای اصلی بر خاسته‌اند، زیرا با چنین برداشتی، رؤیای مزبور به چیزی در حد آمال و آرزوهای ما تقلیل یافته است. بندیکت در قرن ششم، فرانسیس در قرن دوازدهم، مارتین لوتر در قرن شانزدهم، جان وسلی در قرن هجدهم، و اشخاصی مانند دوروتی دی و مادر ترزا در روزگار ما — همه این افراد، به مقاومت در برابر شیوه‌هایی برخاسته‌اند که این رؤیای بزرگ را تیره و تار کرده و قدرت‌مجاب‌کننده‌اش را از آن گرفته است. هدایت، مستلزم در هم کوفتن این دیوارها و زدودن موانع رشد است. کسانی را که در زنجیرهای ذهنی و روحانی گرفتارند، نمی‌توان هدایت کرد.

الهام

اما هدایت، چیزی بیش از برخورد می‌طلبد. هدایت، همچنین مستلزم بازگشت به رؤیای اصلی است، یعنی به سرچشمه الهام بزرگ. به این معنی، هر اصلاح‌گری، در همان حال، احیاءگر است، چون رؤیای بزرگ را به یاد ما می‌آورد. بندیکت، رؤیای جامعه را زنده کرد، فرانسیس رؤیای دستگیری از فقرا را زنده کرد، لوتر رؤیای فیض عطاشده علی‌رغم ناسزاواری انسان را زنده کرد، و سلی رؤیای ایمان زنده را احیاء کرد، و امروز بسیاری از انبیا، رؤیای صلح و عدالت را زنده می‌کنند. همه این افراد به گذشته رجوع کرده‌اند، اما نه از روی احساسات و حسرت، بلکه بر پایه اطمینان به اینکه رؤیای زنده‌گشته، زندگی می‌زاید. فرانسویان اصطلاحی دارند بدین قرار: *reculer pour mieux sauter* یعنی گام به پس نهادن برای پرش به جلو! خادمی که قوم خدا را هدایت می‌کند، گام به پس می‌نهد تا بهترین خاطرات قوم خود را زنده کنند و بدین‌سان قوم را به یاد رؤیای نخستین‌شان بیندازند. نکته جالب درباره پیشرفت آنکه پیشرفت نتیجه حفظ خاطره‌ای بزرگ است که می‌تواند در کالبد رؤیاهای خفته ما، جانی دوباره دمد.

به این ترتیب، خادم، چه با برخورد و چه با الهام، هدایت می‌کند. «برخورد» ما را و می‌دارد به اعتراف و توبه؛ الهام بر می‌انگیزدمان به آنکه با دلیری و دل‌آسودگی نو دمیده‌ای، نگاه خود را بالا بگیریم!

حال این وظیفه «برخورد» و «الهام» را در خدمات روزمره خود چگونه می‌توانیم به انجام رسانیم؟ اجازه بدهید پاسخ را با پیشنهادی عملی بدهم: داستانی را تعریف کنید. اغلب، مردان و زنان بزرگ‌ایمان، با نمونه زنده زندگی خود، بهتر از آموزه‌های بی‌جان درباره ایمان می‌توانند وظیفه «برخورد» و «الهام» را به انجام رسانند. رساله عبرانیان، به ارائه دیدگاه‌های کلی درباره ایمان نمی‌پردازد، بلکه بزرگان گذشته را در یادهای مخاطبان زنده می‌کند: هابیل، خنوخ، نوح، ابراهیم، سارا، اسحاق، یعقوب، موسی، و بسیاری دیگر را. سپس می‌گوید: «پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به‌دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم» (عبرانیان ۱۲: ۱).

داستان بگوئیم!

ما برای هدایت دیگران، یاد مردان و زنانی را در خاطرهای زنده می‌کنیم که در آنها رؤیایی بزرگ تجلی یافته است، و می‌توانیم تشابهی میان خود و آنها ببینیم، و با این حال، این کسان، چارچوب‌های زمینه و زمانه خود را در هم شکسته و با دلیری و دل‌آسودگی تمام، گام در قلمروهای گمنام نهاده‌اند. ربّی‌ها مردم خود را با داستان‌ها هدایت می‌کنند؛ خادمان معمولاً با ایده‌ها و نظریه‌ها. باید که از نو داستانگو شویم، و برای گسترش دادن خدمت خود، شاهدان بزرگی را به نزد خود فرا خوانیم که به شیوه‌های گوناگون، قلب‌های شک‌آوران را هدایت کرده‌اند.

یکی از ویژگی‌های درخور توجه داستان آن است که فضا ایجاد می‌کند، بگونه‌ای که می‌توانیم در داستان قرار بگیریم، در آن حرکت کنیم و جای خود را بیابیم. داستان با توهّمات ما «برخورد» می‌کند، اما ظالم نیست؛ داستان به ما الهام می‌بخشد، اما ترفندباز نیست. داستان به ملاقات می‌خواندمان، به گفتگو، به داد و ستدی دو سویه.

داستانی که هدایت می‌کند، داستانی است که دری می‌گشاید و فضایی در اختیارمان می‌نهد تا در آن به کندوکاو بپردازیم و مرزهایی برای ما قرار می‌دهد تا به یافتن آنچه می‌جوییم، کامیاب شویم، اما نمی‌گوید که چه باید کنیم و چگونه باید کنیم. داستان، ما را با رؤیا در تماس قرار می‌دهد و به این ترتیب، هدایت‌مان می‌کند. ویزل می‌نویسد: «خدا انسان را آفرید چون داستان را دوست دارد.» تا زمانی که داستانی برای گفتن به یکدیگر داریم، امید هم داریم. تا زمانی که می‌توانیم به یکدیگر داستان زندگی مردان و زنانی را یادآوری کنیم که در آنها محبت خدا تجلی می‌یابد، دلیلی وجود خواهد داشت برای پیش رفتن به سوی سرزمینی نو که در آن داستان‌هایی نو پنهان‌اند.

در شماره آینده به سومین قسمت این بحث خواهیم پرداخت (هادی) و نخست نتیجه‌گیری این مبحث را خواهید خواند و سپس مؤخره‌ای بر کل مطالب این مجموعه را.

مسیح، مشاور نیک

بخش هشتم: مشورت مسیح به شکست‌خوردگان

نوشته کشیش تَت استیوارت

”پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید“ (۱ پطرس ۵: ۶)

زندگی می‌تواند خیلی دشوار باشد و بسیاری از ایمانداران صادق را مغلوب سازد. وقتی مشکلاتی که فرد با آنها مواجه می‌شود به نظر غیر قابل حل می‌نماید، احساس شکست حتی ممکن است در دل قوی‌ترین مسیحی نیز رسوخ کند و شاید چنین نتیجه‌گیری کند که گرچه خدا بی‌شک می‌تواند به وی کمک کند، اما از انجام این کار سر باز می‌زند. به‌طور یقین این شخص چنین تفکری دارد چرا که تمامی گامهای روحانی را که توسط رهبرانش توصیه شده بر داشته، اما با وجود دعاهای زیاد، خدا ظاهراً به نفع او مداخله نکرده است. دوست من، حسین، در چنین وضعیتی بود.

ریشه: غرور

من حسین را در هتلی ارزان در استانبول ملاقات کردم. وقتی در اتاق به هم ریخته او نشستم و از پس دود غلیظ سیگار به صورتش نگریدم، هیچ کمکی از دستم بر نمی‌آمد، جز آنکه به نگاه مبهوت او توجه کنم، گویی به زحمت حضور مرا تشخیص می‌داد. حسین چند ماه قبل ایمان آورده بود، اما خیلی زود کلیسا را ترک کرده و از هرگونه تماسی امتناع می‌ورزید. مرا نزد او بردند شاید به نحوی بتوانم به وضعیت این برادر فقیر و در رنج رسیدگی کنم. وقتی زندگی‌اش را بررسی کردم، معلوم شد که به دلیل یک سری تصمیمات نادرست در زندگی، به بن‌بست رسیده و اکنون یک مرد کاملاً شکست‌خورده بود. او در کل اعتقاد داشت که هیچ راهی برایش وجود ندارد. حسین نمی‌فهمید که غرورش او را به دام انداخته است. خدا راه فراری برای او گذاشته بود، اما کلید آن در درک حسین از تعلیم فروتنی در کتاب مقدس قرار داشت.

کلید: فروتنی

پطرس رسول مردی بود که بارها شکست را در زندگی خود تجربه کرده بود. اگر یک شاگرد وجود داشته باشد که خداوند را مایوس کرد، او پطرس بود. وقتی نسنجیده به عیسی توصیه کرد که به اورشلیم نرود، با توبیخ جدی او مواجه شد. هنگام دستگیری عیسی، پطرس آنجا حضور داشت و او را انکار کرد و در نتیجه بسیار شرمسار گردید. آنچه مرا به تعجب وا می‌دارد این است که پطرس با وجود تمامی شکستها و ناکامیهای

خود، جامع‌ترین نوشته‌ها را در خصوص فروتنی دارد. پطرس است که می‌گوید، "پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید" (۱-پطرس ۵:۶).

مفهوم فروتنی

کلید رهایی از شکست فروتنی است، البته نه فروتنی‌ای که توسط افراد مافوق بر ما تحمیل می‌شود، یا فروتنی کاذبی که ناشی از چاپلوسی است. اگر معنی فروتنی را در کتاب مقدس بررسی کنیم، می‌توانیم سه مفهوم از آن استخراج کنیم: (۱) تعظیم در حضور یک پادشاه و اقرار به عظمت او؛ (۲) ترک زندگی به‌طور ایثارگرانه برای جلال دیگری به‌واسطه خالی کردن خود و سعی در نشان دادن مسیح در هر مورد؛ (۳) مقایسه خود با خدا و مواجهه با حقیقت ناتوانی کامل خود. بنابراین وقتی پطرس راجع به فروتن شدن زیر دست زور آور خدا می‌نویسد، از مفهومی سخن می‌گوید که بر خلاف طبیعت خود-محور ما انسان‌های گناهکار است، طبیعتی که سبب می‌شود برای خود زندگی کنیم و به قدرت خود وابسته باشیم. با وجود این، او امید را عرضه می‌دارد که راهی برای خروج از شکست است. بدین شکل که با تواضع، در حضور خدای قادر مطلق تعظیم کنیم و راههای غرورآمیز را در زندگی خود ترک گوییم، راههایی که به جلال خودمان تخصیص یافته و ما را به شکست کامل می‌رساند.

درک پطرس از فروتنی حول آیه ۵ می‌چرخد: "خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد." این یکی از اصول زندگی است که هنوز بسیاری درک نکرده‌اند که خدا فقط در صورتی ما را دعوت می‌کند تا فیض او را در زندگی تجربه نماییم که خود را در حضور او فروتن سازیم.

دو نمونه از فروتنی

در کتاب مقدس علاوه بر خود مسیح، دو نمونه مهم برای فروتنی وجود دارد. اول یحیی تعمیددهنده است که به‌قدری از روح القدس پر بود که انتخاب کرد خود را در حضور خداوند فروتن سازد. این فروتنی را در سخنانی که یوحنا درباره او نوشت، می‌بینیم: "می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم" (یوحنا ۳:۳۰). یحیی تعمیددهنده انتخاب کرد تا خود را در حضور خداوند فروتن سازد. در نتیجه خدا فیض را در زندگی او جاری ساخت.

موسی نمونه دوم است. گفته شده که او افتاده‌ترین شخص در عهد عتیق است. تفاوت در این است که موسی فروتن شدن را انتخاب نکرد، بلکه او را خدا فروتن ساخت. زندگی موسی سه بخش داشت: (۱) دوره تکبر جوانی‌اش که فکر می‌کرد همه چیز را می‌داند و قادر به حل هر مشکلی است. در این مرحله بود که مردی را کشت و به این طریق، زندگی‌اش به‌طور کل تغییر کرد. (۲) دوره بیابان که در آنجا بسیار فروتن شد. خدا تمام غرور را از وجود او زدود و وقتی دیگر چیزی برای ترک کردن وجود نداشت، او را دعوت کرد تا قوم اسرائیل را هدایت کند. (۳) همین امر سبب شد در اکثر موارد، زندگی‌اش در اتکای کامل به خدا باشد.

موارد فروتنی

در اعتماد به خدا

وقتی در زندگی کاملاً مغلوب می‌گردیم، باید از خود بپرسیم چگونه به اینجا رسیده‌ایم. آیا ما مانند موسی زندگی می‌کردیم و اکنون در یافته‌ایم که خدا ما را به پایان خودمان رسانده است؟ در این مرحله مطالعه دقیق فصل پنجم رساله اول پطرس مفید است. توجه کنید که پطرس ما را تشویق می‌کند تا خود را در حضور خدا فروتن سازیم (آیه ۶). آنچه او واقعاً سؤال می‌کند این است: ”آیا مطمئن بودید که می‌توانید زندگی خود را خودتان اداره کنید، یا اعتماد شما به خدا بوده است؟ آیا واقعاً تمام نگرانیهای خود را به او واگذار کرده‌اید یا هنوز برای راههای خود نقشه می‌کشید؟“

در روابط با دیگران

سپس پطرس می‌گوید که باید در روابط خود با دیگران فروتن شویم: ”همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید“ (آیه ۵). به‌طور قطع پطرس بالاخانه را به یاد می‌آورد، زمانی که عیسی حوله‌ای دور کمر خود پیچید و پای شاگردانش را شست. شاید شما در زندگی مغلوب باشید برای اینکه در ارتباطات خود با دیگران بسیار مغرور هستید. خود را فروتن سازید و نزد کسانی بر گردید که آنها را از زندگی خود دور کرده‌اید و صلح و آشتی را به آنها تقدیم نمایید. بیاموزید به دیگران خدمت کنید و بگذارید دیگران به شما خدمت کنند.

در شرایط زندگی

در نهایت پطرس به خوانندگان خود تذکر می‌دهد که بپذیرند در پاسخ به مشیت الهی یا آنچه که او اجازه وقوعش را در زندگی می‌دهد، فروتن باشند: ”زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید“ (آیه ۶). دست زور آور خدا به شرایطی اشاره می‌کند که خدا وارد زندگی شما کرده است. درخواست پطرس این است که با تواضع، تمامی آنچه را که نمی‌توانید تغییر دهید بپذیرید، و آنچه را که می‌توانید، اصلاح کنید. به هر حال در هر زندگی سختی‌هایی حادث می‌گردد که یا می‌توانیم آن را از دستان بخشنده خدا بپذیریم و یا در برابر آن ”مقاومت“ کنیم که در این صورت نسبت به خدا تلخ و کینه‌توز می‌گردیم.

و عده به ایماندار مغلوب این است که ”اگر خود را در حضور خدا فروتن سازی، او تو را فیض خواهد بخشید.“ فیض یعنی دست یافتن به خود خدا از طریق پسرش عیسی مسیح در حالی که استحقاقش را نداریم. وقتی نور درخشان خود مسیح در دل‌های ما می‌درخشد، دیگر شکست نمی‌تواند وجود داشته باشد.

هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش هشتم: تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند

این مقاله بخش هشتم از معرفی کتابی به قلم اریک ریز (Erik Rees) تحت عنوان S. H. A. P. E است: کشف هدف منحصر به فرد زندگی و شکوفا سازی آن.

نویسنده پس از توضیح کامل در مورد "خصوصیات" خدادادی مان در بخش اول کتاب، اکنون بر آن است تا بیاموزد چگونه با اطلاعات جدیدی که از خود به دست آورده ایم، زندگی را پیش ببریم. نام بخش دوم کتاب "گشودن قفل زندگی" است. عنوان فصل بعدی این بخش از کتاب (فصل ۸) "تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند" می باشد.

نویسنده ما را به چالش می طلبد تا برای اصلی فراتر از خود زندگی نماییم. همان طور که میلارد فولر، مؤسس "زیستگاه برای بشریت" (سازمانی که برای خانواده های کم درآمد خانه می سازد) بیان می کند، "من زندگی را هدیه و در عین حال مسؤولیت می دانم. در این بین مسؤولیت من این است که از آنچه خدا به من بخشیده جهت کمک به انسانهای نیازمندش استفاده کنم." عیسی به وضوح اهمیت خدمت را تفهیم نمود، زمانی که به شاگردانش فرمود: "لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. و هر که می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد" (متی ۲۰: ۲۶-۲۸). مسیح تصریح کرد که خدمت فقط یک ویژگی قابل احترام نیست، بلکه برای کسی که ادعای شاگردی او را می کند، امری ضروری است.

روزی شخصی گفت: "زمانی که از حرف زدن دست بکشید و شروع به عمل کنید، الهیات شما همان ماهیت وجودی شما خواهد بود." آنچه به آن ایمان داریم نه فقط توسط سخنان، بلکه با عملکرد ما نمایان می گردد. فقط نیات خوب کافی نیست؛ باید اعمال نیز صحت آن را آشکار کند. عیسی از ما می خواهد ایمانمان را با علم به خدمت دیگران، بنا نماییم. حکایت "سامری نیکو" (لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷) قصد دارد این نکته را با قاطعیت جا بیندازد. بیایید به طور دقیق جوانب مختلف این حکایت معروف عیسی را بررسی کنیم تا درس تازه ای آموخته، به واسطه آن از آنچه خدا به ما بخشیده، جهت خدمت به دیگران استفاده نماییم.

از ذهن خود استفاده کنید تا شبیه یک خادم فکر نمایید

خدمت با نحوه تفکر خادم‌گونه آغاز می‌گردد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خادم فقط به رضایت آقايش می‌اندیشد (کول ۳: ۲۳-۲۴). همگی ما باید در خدمت "یک" آقا یا ارباب باشیم! سامری نیکو قبل از اینکه به نیازهای خودش بپردازد، به احتیاجات دیگران فکر می‌کرد. اگر تفکر شما این باشد که معطوف خدمت به سایرین شوید، پس مطابق آن نیز عمل خواهید کرد. اگر سامری نیکو از پیش به اهمیت خدمت دیگران فکر نمی‌کرد، به هیچ طریق نمی‌توانست به این شخص نیازمند کمک کند.

نحوه تفکر خادم‌گونه قدرتی را که جهت قناعت در زندگی لازم است مهیا می‌سازد، بدون اینکه شخص خود را با دیگران مقایسه کند، یا توسط غرور یا احساس ترحمی که ناگزیر حاصل می‌گردد، مغلوب شود. شیطان با وسوسه شما برای خروج از معیار روحانی، وادارتان می‌سازد تا فکر خود را از عیسی خالی کرده، بر نگرانی‌های خود متمرکز شوید. مارتین لوترکینگ ما را تشویق نمود که به هر نقش و دعوتی که خدا به ما داده، توجه کنیم. نوع نقش مهم نیست. مسئولیت ما نسبت به پدر این است که با انجام آن کار باعث سرافرازی او گردیم. لوترکینگ می‌گفت: "اگر کسی دعوت جاروکنشی خیابان را دارد، باید همانطور که میکلائز نقاشی می‌کشید، بنهون موسیقی تصنیف می‌کرد یا شکسپیر شعر می‌نوشت، خیابانها را جارو کند. او باید این کار را به قدری خوب انجام دهد که تمامی ساکنین آسمان و زمین درنگ کرده، بگویند، در اینجا جاروکش بزرگی زندگی می‌کرد که کارش را خوب انجام می‌داد." مقایسه، خواه از روی غرور یا خجالت، برای تمرکز فکر جهت خدمت مفید نیست، در حالیکه پذیرش در این زمینه سودمند است.

از گوشهای خود استفاده کنید تا مانند یک خادم بشنوید

خدا نمی‌خواهد که شما فقط مانند یک خادم "فکر کنید"، بلکه تا درباره فرصت‌های خدمت کردن نیز بشنوید. خادمین توجه می‌کنند، چرا که خدا ناله‌های ما را می‌شنود و از ما انتظار دارد به ناله‌های دیگران گوش دهیم. سامری به قدری نسبت به احتیاجات دیگران حساس بود که ناله‌ای حاکی از طلب کمک قلب او را لمس کرد. ما باید گوشهای خود را کوک کنیم تا ناله درخواست کمک را بشنوند، خواه بلند و مؤکد باشند و خواه پنهانی و ظریف. اگر گوش شنوا داشته باشید، خدا فرصت‌های بسیاری را جهت خدمت به شما می‌دهد.

از کلام خود استفاده کنید تا مانند یک خادم سخن بگویید

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد تا مهربانی را به دیگران نشان دهیم: "پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید" (کول ۳: ۱۲). سامری بارهای مرد زخمی را متحمل شد. بسیاری اوقات شما فقط می‌توانید با گفتارتان به انسانهای نیازمند کمک کنید. او از ما می‌خواهد از اعمال ساده‌پا فراتر گذاشته، با صحبت، شفا و امید را وارد زندگی اطرافیان خود نماییم و با گفتار خود مردم را از درد و خردشدگی بیرون آوریم. در زندگی خود اوقاتی را به خاطر آورید که شخصی سخن محبت‌آمیز و

دلگرم‌کننده گفته باشد، به‌گونه‌ای که در بادبانهای شما باد وزیده باشد (بر عکس، زمانهایی صحبت‌های یک فرد وجود شما را از شادی تهی کرده است). خود را به چالش بطلبید تا داروساز داروهای کلامی باشید، مشوقی که با سخنان خود، شفا را وارد زندگی دیگری می‌کند.

از قلب خود استفاده کنید تا مانند یک خادم محبت نمایید

قلب سامری از عشق خدا لبریز بود. این همان قدرتی بود که در وجود او موج می‌زد و اجازه می‌داد دیگران را محبت کند. یکی از رهبران مسیحی عادت داشت اینگونه دعا کند: ”بگذار قلب من توسط آنچه قلب خدا را می‌شکند، شکسته شود.“ سامری نیکو بر اساس این ضابطه زندگی می‌کرد. همانطور که کتاب مقدس می‌فرماید: ”... بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد“ (۱ پتر ۵: ۵). اگر رضایت خدا را طالبیم، باید با فروتنی خدمت کنیم. همانگونه که ریک وارن اشاره می‌کند، بزرگی در کلام خدا با خدمت شما به‌وسیله چند نفر ارزایی نمی‌شود، بلکه با خدمت چند نفر توسط شما ارزشیابی می‌گردد. آندره موری، نویسنده معروف روحانی، در کتاب برجسته خود تحت عنوان ”تواضع“ اظهار کرد: ”عیسی فقط به ما آموخت که چیزی الهی‌تر و آسمانی‌تر از این وجود ندارد که به همه خدمت و کمک کنیم. خادم وفادار، یعنی کسی که موقعیت خود را تشخیص می‌دهد، رضایت حقیقی را در انجام خواسته‌های آقایان یا مهمانان او می‌یابد. زمانی که تواضع را می‌بینیم... و آن را به‌عنوان شراکت خود در حیات عیسی می‌پذیریم، شروع به یادگیری این نکته می‌کنیم که بزرگی واقعی ما در خدمتی فروتنانه است، و اثبات این امر، بزرگترین دستاورد زندگی ما، در مقام انسان‌هایی است به شباهت خدا آفریده شده‌اند.“ تمایل طبیعی هریک از ما این است که توجه مردم را به خود جلب کنیم، حتی زمانی که از خدمت، و فروتنی حین خدمت، سخن می‌گوییم. جان ارتبرگ ما را به چالش می‌خواند و می‌نویسد: ”ما دوست داریم فروتن باشیم... اما اگر کسی توجه نکند، چه می‌شود؟“ همگی ما، اگر حقیقتاً مانند یک خادم محبت کنیم، هر روزه فرصت خدمت را داریم.

از دارایی خود استفاده کنید تا مانند یک خادم بدهید

کار سامری نیکو با بیان سخنان آرامش‌بخش و پانسمان زخمهای مرد مجروح پایان نیافت. کلام خدا به ما می‌گوید که او آن مرد را به یک مهمانخانه برد و تمام شب با او ماند. سپس معادل دستمزد دو روز به صاحب مهمانخانه پول داد و قول داد که سایر مخارج شخص غریبه را پرداخت نماید. یک خادم حقیقی، مانند سامری نیکو، از تمام منابع موجود استفاده می‌کند تا محبت خدا را به طرق عملی نشان دهد. خادمین پول را ابزاری برای برکت سایرین می‌دانند. یک بار آبراهام لینکن نوشت: ”برای تسکین دردهای مردم، شخص باید دارایی خود را فراموش کند.“

خدا بخشنده است. این طبیعت ذاتی اوست. او پسر یگانه خود عیسی را داد تا ما به واسطه ایمان به او بتوانیم بخشش گناهان خود را تجربه کرده، زندگی جاودان با خدا را بیابیم. این کار مقدس که یک بار و برای همیشه انجام شد، دلیلی است کافی برای ما. او زندگی ما را نیز به خودمان بخشید. کتاب مقدس می‌گوید که ما به شباهت خدا آفریده شده‌ایم. بنابراین اگر او بخشنده است، یعنی ما خلق شده ایم تا مانند او بخشنده باشیم. کتاب مقدس شامل بیش از دو هزار اشاره به موضوع بخشش است، یعنی بیشتر از تمام اشاراتی که به ایمان، امید و محبت شده است. این موضوع تصریح می‌کند که کتاب مقدس بیش از هر اصل دیگر، بر بخشش و سخاوت تأکید می‌کند. زندگی حول بخشیدن می‌گردد و نه گرفتن. واقعیت این است که تا زندگی خود را ندهیم، آن را نمی‌یابیم (لوقا ۶: ۳۸). وقتی به خاطر خدا و خدمت به دیگران از زندگی خود دست می‌کشیم، او ما را برکت می‌دهد. قسمتی از این بخشش، این است که از خصائل خود جهت خدمت و برکت دیگران استفاده کنید. خدا می‌خواهد شما به این طریق هدف ملکوتی خود را تحقق بخشید.

اهمیت شخص به شیوه خدمت او بستگی دارد. خدا ما را به گونه‌ای ساخته تا به یکدیگر خدمت کنیم. شما نمی‌توانید به این هدف نائل گردید مگر اینکه با دیگران باشید! صرف نظر از جایگاهی که در زندگی مسیحی خود دارید، نباید یک مسیحی "تکرو" باشید. در شماره آینده، در باره ایجاد یک "سیستم حمایتی"، یا "جامعه‌ای که به دیگران توجه دارد" بحث خواهیم کرد. زمانی که در یک گروه مناسب قرار گیرید، از آنچه خدا می‌تواند توسط شما انجام دهد، متحیر خواهید شد.

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۱، سال نهم، دسامبر ۲۰۰۸

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● کلیسای خانگی: چرخه حیات در کلیسای خانگی

بخش هشتم (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

قسمت دوم (فریبرز خدانی)

● یادآور زنده (هنری نوون / میشل آقامالیان)

بخش چهارم: خادم در مقام هدایت‌کننده

● مسیح مشاور نیک

بخش هشتم: مشورت مسیح به شکست‌خوردگان (تت استیوآرت)

● هدف منحصر به فرد زندگی شما

بخش هشتم: تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند

(تلخیص و نگارش: دکتر ساسان توسلی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

کلیسای خانگی

بخش هشتم: چرخه حیات در کلیسای خانگی

از کشیش تَت استیوارت

دیدگاههای مختلف

روح القدس کلیساهای خانگی را در هر جا بر می‌افرازد. برای این منظور خدا را ستایش می‌کنیم چرا که نقشه الهی او این است که کلیسایش را در میان تمامی اقوام روی زمین برقرار سازد. کلیسای خانگی طی زمان‌های مختلف مورد آزمایش قرار گرفته و ثابت نموده که ابزار مفیدی است که به واسطه آن ایمانداران می‌توانند در امنیت تجمع یافته، در فیض رشد کنند. اما باید آگاه باشیم زیرا گروه‌های مختلف مردم، کلیسای خانگی را با دیدگاه‌های متفاوتی که در خصوص عملکرد آن دارند تأسیس می‌نمایند. برای مثال برادری معتقد بود برای تشکیل یک کلیسای خانگی فقط تعدادی نیمکت و یک منبر مورد نیاز است. با توجه به عقاید انحرافی زیاد در ارتباط با کلیسای خانگی، تصمیم گرفتم مجموعه‌ای از مقالات بر اساس الگوی کتاب مقدس جهت جلسات ایمانداران در خانه‌ها بنویسم. همچنین بر آن شدم تا به جای "اشکال" مختلف کلیسای خانگی به طور خاص راجع به "عملکرد" آن بنویسم. در این مقاله قصد دارم خوانندگان را با این مفهوم که کلیسای خانگی "چرخه های حیات" دارند آشنا سازم. اگر شخصی می‌خواهد رهبر کارآمدی باشد، باید این چرخه ها را شناخته، نحوه واکنش نسبت به هر یک را بداند.

مراحل سرخوشی و سرخوردگی

تمام کسانی که با خدمت کلیسای خانگی ارتباط داشته‌اند، خیلی زود دریافته‌اند که آنها تقریباً به همان سرعتی که ظاهر می‌شوند، منحل نیز می‌گردند. لازم است دلایل این روند را بدانیم. درک این امر همواره برای من مفید بوده که هر گاه تشکیلات جدیدی شکل می‌گیرد، ابتدا دوره "سرخوشی" آغاز می‌گردد که طی آن همه با این وعده و امید که خدمت به‌طور فزاینده ای رشد خواهد کرد، به هیجان می‌آیند. آنچه اغلب انتظار نمی‌رود، این است که دوره سرخوشی به‌سرعت به مرحله‌ای تنزل می‌کند که می‌توان آن را "سرخوردگی" نامید. میان اعضای گروه تنشهایی به وجود می‌آید و باعث می‌شود ایشان از مشارکت با یکدیگر لذت نبرند. سپس فقدان تعهد در بعضی، سبب دلسردی می‌گردد و برخی از اعضا، گروه را ترک می‌کنند. در سایر موارد اختلاف بر سر عقاید الهیاتی مختلف یا شیوه خدمتی که باید توسط گروه به کار رود، گسترش می‌یابد. در نتیجه سرخوردگی بسیاری اوقات منجر به انحلال یا حتی بدتر از آن، دلسردی نسبت به مسیحیت می‌گردد.

مرحله رشد

واقعیت اسفبار این است که اغلب رهبران کلیساهای خانگی درک نمی‌کنند که باید قسمت سومی تحت عنوان "مرحله رشد" وجود داشته باشد. در این موقعیت رهبران پی‌می‌برند بحرانی که گروه تجربه می‌کند در صورت کنترل مناسب، خود یک تعلیم و فرصتی جهت رشد خواهد بود. در این لحظه نباید مشارکت را با عواطف آسیب‌دیده ترک کرد و آن را از هم پاشید چرا که می‌تواند منجر به سخت شدن دلها گردد. متأسفانه در بسیاری موارد ما هرگز فرصت خدمت در موقعیت‌های دشوار را به‌خاطر عواطف آسیب‌دیده نداریم، چون از شرایط سخت می‌گریزیم و بدین ترتیب فرصت مواجهه با قصورات و عدم بلوغ خود را از دست می‌دهیم. کلیسای خانگی می‌تواند مکان شگفت‌انگیزی برای رشد در مسیح باشد، به شرط آنکه رهبران اصول کتاب‌مقدسی را در زمینه شفا و مصالحه بیاموزند.

ضرورت روابط صمیمی و غیر تصنعی

من معتقدم که دلیل آسیب‌پذیر بودن اکثر کلیساهای خانگی این است که به ندرت از روابط سطحی پا فراتر می‌گذارند. آنها جمع می‌شوند تا اعمال خاصی نظیر دعا، سرود و مطالعه کتاب‌مقدس را به جا آورند، در حالیکه تجربه مشارکت عمیق کتاب‌مقدسی را از دست می‌دهند، چون مطالعه آنها از کتاب‌مقدس در زندگی واقعی کاربرد ندارد. خیلی اوقات نوعی دیدگاه غیر واقعی در مسیحیت مطرح می‌شود که می‌گوید زندگی پیروزمند مداوم یک اصل است، و به این ترتیب، در اشخاصی که از چنین زندگی برخوردار نیستند، این نظر القا می‌گردد که یا کم‌ارزشند یا حتی اینکه زندگی‌شان مطابق قاعده پیروزی نیست.

لحظه‌ای دقیق فکر کنید: آخرین باری را به خاطر آورید که در یک جلسه مسیحی حضور داشتید و کسی مطرح کرده که پیروی عیسی برایش دشوار بوده است. من این تجربه شخصی را به یاد می‌آورم که یک بار در جلسه‌ای مطرح کردم که در زندگی روحانی خود، دچار کشمکش هستم. همه از حیرت سکوت اختیار کرده بودند، چون نمی‌دانستند نسبت به کشیشی که اعتراف به کشمکش روحانی می‌کند، چگونه واکنش نشان دهند. به بیانی ساده‌تر، تصویر ذهنی آنها از یک کشیش این نیست، بلکه کسی است که قادر به غلبه بر تمامی موانع روحانی است. این همان تعبیر روحانی سطحی از ایمان است که باعث می‌شود بسیاری از مردم احساس کنند هیچ کس اندوه شخصی آنها را نمی‌فهمد. در نتیجه، مشارکتی تصنعی به وجود می‌آید که مانع از شناخت حقیقی ما نسبت به یکدیگر می‌گردد.

پولس در اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ می‌نویسد که وسوسه و فشارها شامل حال همگی ما می‌گردد. رهبر کلیسای خانگی که در می‌یابد چگونه مشارکت خالص و خدمت الهی را در میان اعضا گسترش دهد، شاهد مشارکت سالم‌تر و پایدارتری خواهد بود.

نحوه عمل در مرحله سرخوردگی

با توجه به این اصل که تمامی کلیساهای خانگی دوره سرخوردگی را طی می‌کنند، رهبر باید قادر به تشخیص خدمت لازم در این زمان باشد. هر گروه باید بیاموزد که چگونه در این شرایط غم‌انگیز و اجتناب‌ناپذیر عمل کند. در فصل اول از رساله دوم قرن‌تیان، پولس دیدگاه خدمتی خود را در دوره‌های پرچالش مطرح می‌کند. ما ابتدا باید آرامش را از خدا بیابیم، سپس آن را با یکدیگر تقسیم کنیم. ”که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم“ (آیه ۴). او نتیجه‌گیری می‌کند که ما امید را از این فرایند حساس بودن نسبت به یکدیگر به دست می‌آوریم. ”و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود“ (آیه ۷). در واقع وقتی می‌آموزیم که در طول تألمات در روابط، از مسیح الهام بگیریم، و حتی نسبت به کسانی که به ما لطمه وارد آورده‌اند محبت نشان دهیم، در آن حالت، قدرت انجیل را نمایان ساخته، به حیات کلیسای خانگی خود عمق می‌بخشیم.

هدف از این فرایند، آشکار شدن نیروی دگرگون‌کننده قدرت محبت مسیح است. عیسی فرمود: ”به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید“ (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵). مسیح در حالی ما را محبت کرد که ما دشمنان او بودیم، و این محبت سبب شد دوستان او گردیم. زمانی که محبت مسیح در کلیسای خانگی شما وارد عمل می‌شود، هر یک از اعضا را بر می‌انگیزد تا در امر تحقق شفا و احیا اصرار ورزند. چنین محبتی به مشارکت در طول دوره سرخوردگی تداوم بخشیده، گروه را وارد بُعد تازه‌ای می‌سازد تا اعماق بیکران محبت خدا را کشف نمایند.

بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

از کشیش فریبرز خدانی

قسمت دوم

در مقاله گذشته روند شکل‌گیری تفکر آریوس را از نظر گذرانیدیم. گفتیم که آریوس مردی بلندقامت و خوش‌قیافه بود و از نظر اجتماعی از نفوذ و موقعیت خاصی برخوردار بود. علاوه بر اینها او سخنران توانا و واعظ موفقی هم به‌شمار می‌آمد. همین امر باعث شده بود که نظریاتش توجه مثبت بسیاری را به خود جلب کند. به خاطر دارم که در مدرسه علوم الهی، استاد فن موعظه با استفاده از همین مثال تاریخی به ما دانشجویان یادآوری می‌کرد که مردم بیشتر از آنکه به کلمات شما گوش کنند، بر اساس مسائل ظاهری و سطحی و منجمله ظاهر واعظ تصمیم می‌گیرند که آیا موعظه روز یکشنبه به آنها «برکت» داده است یا نه. ظاهر جذاب و شخصیت کریزماتیک آریوس باعث شده بود که بسیاری را پیرو عقاید غلط خود بسازد. از سوی دیگر، زیرساخت فکری و فلسفی او را نیز مشاهده کردیم. در مقاله حاضر به اوضاع سیاسی قرن چهارم میلادی و عوامل شکست بدعت آریوس نگاه خواهیم کرد و خواهیم دید که خدایی که بر صحنه تاریخ حاکم است، با استفاده از چه وسایلی کلیسای خود را از این بدعت محافظت نمود.

در شماره‌های گذشته پیرامون بدعت‌های دوستیزم و ابیونیزم بحث کردیم. با مطالعه آن دو بدعت آموختیم که چطور یکی جسم بشری مسیح را ناچیز و قابل اغماض می‌پنداشت و به همین دلیل نمی‌توانست قبول کند که خدای قادر مطلق در جسم بشری ما ظاهر شده، همچون یکی از ما انسان‌های جسمانی زندگی کرده، و همانند یکی از ما درد و رنج و مرگ را تجربه نموده باشد. از طرف دیگر، با ابیونی‌ها را آشنا شدیم که معتقد بودند که عیسی انسانی بود همچون یکی از ما و در سایه تلاش و پایمردی شگفت‌آورش، خود را به حد خدایی رسانید. پس یکی از این بدعت‌ها الوهیت مسیح را به پرسش می‌گرفت و دیگری انسانیت او را. مشکل تفکر آریوس این بود که از نظر او عیسی نه خدای کامل بود و نه انسان کامل.

تاثیر تفکرات اوریجن

باید دانست که آریوس تحت تاثیر آن بدعت‌ها قرار نداشت و اصولاً خود را یک خادم راست‌دین می‌پنداشت. به احتمال زیاد، آن کسی که بیش از هر متفکر دیگری افکار آریوس را شکل داده بود، اوریجن، یا بهتر است بگوییم درک غلط او از افکار و نوشته‌های اوریجن بود. اوریجن هم مانند اسکندر و آتاناسیوس و

آریوس اهل اسکندریه بود و افکار و نوشته‌های ایشان جایگاه بسیار مهمی در تفکر میسحی به خود اختصاص داده‌اند. متأسفانه، درک نوشته‌های اوريجن مشکل می‌باشند و همین امر باعث شده بود که بسیاری تفکرات او را به غلط درک کنند.

یکی از خطاهایی که به اوريجن نسبت داده می‌شود (و باید اضافه کنم که تهمتی است بسیار از انصاف به دور)، انحراف رتبه‌ها و اطاعت اقاییم از پدر^۱ می‌باشد. به عبارت دیگر، به عوض آنکه این تعلیم داده شود که اشخاص و اقاییم تثلیث، اطاعت و محبت یکسان و همانند نسبت به هم ارائه می‌کنند، تعلیم اوريجنیسم (که به خاطر درک غلط از افکار اوريجن رواج یافته بود) این بود پدر مانند پادشاهی بر بالاترین رتبه تکیه زده است و پسر از او کوچکتر است و زیر دست پدر قرار دارد و به همین ترتیب روح القدس تحت فرمان و انقیاد از پدر و پسر قرار دارد. به همین دلیل است که آریوس به خاطر نفوذ افکار اوريجنیستی، خدای پسر یا لوگوس را کمی پایین‌تر از خدای پدر قلمداد می‌کرد و انجیل‌ها را با استفاده از این عینک فلسفی درک و تفسیر می‌نمود.

جنگ و دعوا و کتک‌کاری بر سر هیچ و پوچ؟

در مقاله گذشته مشاهده کردیم که جنگی میان الکساندر اسقف اسکندریه و شاگرد او آتاناسیوس از یکسو و آریوس از سوی دیگر در گرفت. موضوع اصلی این بحث و جنگ الهیاتی، تعریف چگونگی رابطه ذات عیسی مسیح از یکسو و ذات خدای پدر از جانب دیگر بود. واژه پیشنهادی آتاناسیوس «هموئوسیوس»^۲ به معنای «در یک ذات» بود، حال آنکه آریوس واژه «هموی اوسیوس»^۳ به معنای «در شباهت ذات» خدا را پیشنهاد می‌داد. گفتیم که تفاوت ظاهری این دو واژه، حرف آیوتا، کوچکترین حرف زبان یونانی می‌باشد، ولی همین کوچکترین حرف می‌تواند با چنان قدرتی آنگونه پیام انجیل را دستخوش چنان تغییری بسازد که به طور کلی از سال ۳۱۸ تا ۳۸۱ میلادی یعنی به مدت ۶۳ سال، بحث بر سر این دو واژه به موضوع اصلی جنگ عقیدتی مسیحیان تبدیل شد.

نکته‌ای که ممکن است بر بسیاری پوشیده باشد این است که این کشمکش بر سر تعریف رابطه خدای پدر با خدای پسر و چگونگی طبیعت ذات آنها در کتابخانه‌ها یا دانشگاه‌های علوم الهی یا حتی در کلیساها و شوراها کلیسایی حل و فصل نمی‌شد، بلکه کار مناقشه و جر و بحث به کوچه و خیابان و کتک‌کاری و زد و خورد فیزیکی میان کشیشان و راهبان کشیده می‌شد. بالاخره قضیه آنقدر پیچیده شد که خطر جنگ داخلی و چندپاره شدن امپراطوری به صورتی جدی مطرح شده بود و به همین دلیل بود که کنستانتین امپراطور وقت در سال ۳۲۵ میلادی فرمان داد که اسقفان و کشیشان ارشد سراسر جهان مسیحی گرد هم آیند و در باره این مطلب بحث و شور کرده، یک قانون ایمان واحد را به تصویب برسانند.

^۱ Subordinationism

^۲ homoousios

^۳ homoiousios

کنستانتین کسی نبود که به مسائل ظریف فلسفی و علم الهی توجهی نشان بدهد، یا قدرت دماغی درک آنها را داشته باشد، و یا اینکه اصلاً حوصله و علاقه درگیر شدن در این مسائل را داشته باشد. واقعیت این بود که کنستانتین یک کهنه‌سرباز بود و به‌عنوان یک فرد نظامی به خوبی از اهمیت اتحاد و یکپارچگی باخبر بود. او می‌دانست که تنها در سایه اتحاد و یکدستی قادر به حفظ قدرت امپراطوری روم در مقابل تهدیدات خارجی خواهد بود، و تا زمانی که رهبران مذهبی کلیسا بر سر طبیعت عیسی به توافق نرسیده باشند، حاکمیت یکپارچه میسر نخواهد بود. در ظرف مدت پنجاه سال پس از شورای اول نیقیه، طرفداران آریوس به رشد خود ادامه دادند. پس مشاهده می‌کنیم که چگونه مسائل سیاسی، تاریخی، و اقتصادی با مسائل فلسفی و علم الهی گره می‌خورند. درسی که از تاریخ کلیسا می‌توان گرفت این است که هیچ‌یک از باورهای مسیحی ما ساده و صاف و پوست‌کنده نصیب ما نشده است و ساده‌اندیشی است که فکر کنیم رهبران کلیسای اولیه همگی قدیس و روحانی و هاله بر سر زندگی می‌کردند و از آلائشهای این جهان مصون و مبرا بودند. بارها شنیده‌ایم که اعضای کلیسا آرزو می‌کنند که ای‌کاش می‌شد که به شکلی و از طریق جادویی و به کمک یک نوع ماشین زمان، به دوران طلایی کلیسای اولیه بازگشت کرد. در مقابل این تفکر و هم‌آلوده است که اثر بیدارکننده مطالعه تاریخ درست مانند اثر یک سطل آب یخ انسان را از خواب خوش بیدار می‌کند!

بدعتی از درون کلیسا

آنچه بدعت آریوس را از دیگر بدعت‌ها متمایز می‌سازد و آریوس را به عنوان رئیس مبدعان شرّ معروف ساخت، این است که آریوس خادم کلیسا و یک الهی‌دان بود. زمانی که او در کلیسا و خدمت خود با چالش تثلیث مواجه شد، به جای آنکه با فروتنی ضعف بشری خود را اعلام کند و رازگونه بودن سرّ تثلیث را به اعضای کلیسای خود یادآوری نماید، در عوض تلاش کرد که با استفاده غلط از آیات کتاب مقدس، خدا را تا به حد موجودی قابل تعریف نزول بدهد.

در انجیل متی فصل شانزدهم می‌خوانیم که عیسی از شاگردان خود پرسید: «من که هستم؟» پاسخ به این پرسش آنچنان مهم است که تعیین‌کننده منزلگاه ابدی انسان خواهد بود. بسته به پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، معلوم خواهد شد که شخص ابدیت را در کنار عیسی مسیح صرف خواهد کرد یا در دریاچه آتش. آریوس با استناد به بخشهایی از کتاب مقدس استدلال می‌کرد که عیسی از پدر کوچکتر است و از درجه الوهیت پائین‌تری برخوردار می‌باشد. آریوس می‌گفت: «دلیل آنکه عیسی به پدر دعا می‌کرد این بود که او از پدر کوچکتر و کمتر بود.» استدلال و منطق آریوس بسیار قوی و محکم‌پسند بود و در نگاه نخست، قدرت مجاب ساختن بسیاری را داشت. چنانکه تعداد کثیری از کشیشان و راهبان مسیحی را به انحراف خود ترغیب کرده بود. در مقاله آینده با خادم خدا، آتاناسیوس قدیس و کار عظیم او در مقابله با بدعت انحرافی آریوس آشنا خواهیم شد.

یادآورنده زنده

نوشته پدر هنری نوون

تلخیص و ترجمه کشیش میشل آقامالیان

بخش چهارم: خادم در مقام هدایت‌کننده

مقدمه

مقدمه این قسمت، باز نقل قولی است از آن یادآورنده بزرگ یعنی الی ویزل. وی در رمان خود به نام *دروازه‌های جنگل*، داستان گرگور را تعریف می‌کند. گرگور که از بازماندگان فاجعه هولوکاست است به پاریس می‌رود تا زندگی جدیدی را آغاز کند. در آنجا، به نصیحت یکی از دوستانش، بدون کوچکترین تردیدی، به ملاقات ربّی (عالم دین یهود) می‌رود. ربّی از او می‌پرسد که چه می‌خواهد و گرگور در پاسخ می‌گوید: «کاری کن که بتوانم گریه کنم!»

ربّی سرش را تکان داد. «گریه تنها دردی را دوا نمی‌کند. باید سرود خواندن را هم یادت بدهم. بزرگترها گریه نمی‌کنند، گداه‌ها گریه نمی‌کنند... گریه کار بچه‌ها است. مگر هنوز بچه‌ای جانم؟ یا زندگی‌ات مگر هنوز مثل خواب و خیال بچه‌ها است؟ نه، گریه کردن فایده‌ای ندارد. باید سرود بخوانی.»

«ربّی، شما از من انتظار دارید چه کار بکنم؟»

«همه کار.»

وقتی گرگور بنای اعتراض می‌گذارد، ربّی می‌افزاید: «ببین جانم، یعقوب تمام شب با فرشته کشتی گرفت و پشتش را به زمین رساند. ولی فرشته به او التماس کرد: "بگذار بروم. سحر نزدیک است." یعقوب هم گذاشت که برود؛ فرشته به نشان حق‌شناسی، نردبانی برایش آورد. این نردبان را برای من بیاور.»

گرگور پرسید: «حالا کدام‌مان یعقوب هستیم؟» و افزود: «و کدام‌مان فرشته؟»

ربّی چشمکی دوستانه به او زد و گفت: «نمی‌دانم! تو می‌دانی؟»

گرگور از جا بر خاست و ربّی او را تا در مشایعت کرد. سپس دستش را به سوی او دراز کرد و گفت:

«قول بده که باز هم بیایی.»

«قول می‌دهم.»

«به جشن‌هایمان می‌آیی؟»

«بله می‌آیم.»

الی ویزل در شخصیتی که از گرگور در این رمان می‌پردازد، توجه ما را به امیدی جلب می‌کند که گرگور به آینده‌ای جدید دارد. گریه که به سر آمد، نوبت به سرود خواندن می‌رسد و ایام اندوه که گذشت،

نوبت جشن گرفتن است و پس از هر تلاش و تقلایی، نردبانی هست که فرشته‌ای از روی حق‌شناسی به ما می‌دهد. در این رمان، ربّی، یادآورنده زنده خدایی وفادار است. جایی گرگور از ربّی می‌پرسد: «بعد از این همه که بر ما گذشت، چطور می‌توانی هنوز به خدا ایمان داشته باشی؟» و ربّی در پاسخ می‌گوید: «بعد از این همه که بر ما گذشت، چطور می‌توانی هنوز به خدا ایمان نداشته باشی؟» خدایی که پنجه در پنجه ما می‌افکند، نردبانی به سوی آینده هم جلوی پایمان می‌گذارد. الی ویزل همچنان که نمی‌خواهد گذشته را فراموش کنیم، آینده را هم نمی‌خواهد که از یاد ببریم. هری جیمز کارگاس درباره ویزل می‌گوید: «او می‌داند که همه ما در همان حال که گذشته را به‌تمامی به میراث برده‌ایم، نقطه آغازی برای سراسر آینده هستیم.» به این ترتیب، ویزل، این یادآورنده بزرگ، مبدل می‌شود به **هدایت‌کننده‌ای** مملو از امید.

شکی نیست که تأثیر عمیقی که سنت یهودی حسیدی در نوجوانی بر ویزل گذاشته بود، با تأکید بسیاری که بر فهم مفاهیم عمیق تورات و ایمان و غیره داشت، ریشه‌های ایمان به خدا را چندان ژرف در وجود او دوانده بود که حتی فاجعه‌ای مانند هولوکاست نتوانسته بود خاطره خدا را از ضمیر او، از ذهن و قلب و جانش، بزدايد و بدین‌سان ایمان ژرف او به خدا، مبدل شده بود به هادی نجات‌بخش او در ایام سوز و سوگواری.

خادم، یادآورنده هدایت‌کننده

خادمان، در مقام یادآورندگان زنده عیسی مسیح، نه فقط شفا‌دهنده و نگهدارنده هستند، بلکه همچنين هادی و هدایت‌کننده. خاطره‌ای که دردهای گذشته ما را شفا می‌بخشد و در زمان حاضر حفظمان می‌کند، نیز ما را به سوی آینده هدایت می‌کند و زندگی‌مان را پیوسته نو می‌سازد. یادآورنده زنده شدن، یعنی مبدل شدن به انبیايي که با یادآوری، گامهای مردم خود را در مسیری نو هدایت می‌کنند و آنها را به سوی قلمرویی ناشناخته پیش می‌برند. بنابراین، اکنون قصد آن دارم که درباره خدمت خادم به عنوان **یادآورنده هدایت‌کننده** سخن گویم. در اینجا نیز، به سه موضوع خواهیم پرداخت: رهنمود، هدایت، و هادی (بخش هادی و نتیجه‌گیری آن را در شماره آینده خواهید خواند).

رهنمود: خاطرات خوب

خاطرات خوب، رهنمودی خوب ارائه می‌کنند. همه ما این تجربه را داشته‌ایم که در مواقع ناکامی و رنج و افسردگی، آنچه به ما اطمینان و امید جدیدی می‌بخشد، خاطرات خوب است. در شب تاریک و ظلمت‌خیزی که همه چیز تیره و تار و ترسناک به نظر می‌رسد، از آن رو می‌توانیم امید فرارسیدن صبحی تابناک را داشته باشیم که قبلاً صبح تابناک را دیده‌ایم. امید ما اساس بر خاطراتمان دارد. بدون خاطره، امید و انتظاری نیز وجود نخواهد داشت. ما کمتر به این نکته توجه داریم که یکی از بهترین چیزهایی که می‌توانیم به یکدیگر بدهیم، خاطرات خوب است: کلمات مهرآمیز، نشانه‌های محبت، حرکات حاکی از همدردی، سکوت آرام و

جشن‌های شاد. شاید در نگاه نخست، به نظر آید که این چیزها بدیهی و ساده‌اند و فایده چندان‌ی ندارند، اما وقتی تبدیل به خاطره شدند، می‌توانند ما را در میانه سرگشتگی و ترس و ظلمت حفظ کنند.

زمانی که از خاطرات هدایت‌گر سخن می‌گوییم، منظورمان این نیست که حتماً باید بتوانیم رخدادها و اتفاقاتی را از گذشته، به روشنی به یاد آوریم و دربارشان تعمق کنیم. در واقع، اکثر خاطرات ما، بطور ناخودآگاه ما را هدایت می‌کنند و به بخشی از وجود و هستی‌مان تبدیل شده‌اند. خاطرات مربوط به محبت، پذیرفتگی، بخشایش، اطمینان و امید تا چنان عمقی از وجودمان ریشه می‌دوانند که در واقع، ما تبدیل می‌شویم به خاطرات‌مان. این واقعیت که زنده هستیم و قلب‌مان کار می‌کند و خون در بدن‌مان جریان می‌یابد و شش‌هایمان پر و خالی می‌شوند، خاطره‌ای زنده از مراقبت خوبی است که از ما به عمل آمده. در اصل، همین خاطره‌های مجسم و تپنده هستند که در لحظات تاریک زندگی‌مان ما را پیش می‌برند و به ما امید می‌بخشند. این خاطرات، چه بسا در طی زندگی عادی و روزمره‌مان، در سکوت و سکون باشند، اما در مواقع بحران، اغلب قدرت عظیم حیات‌بخش خود را به جریان در می‌آورند.

انبیای بزرگ عهد عتیق به همین خاطرات هشیار و ناهشیار است که استناد می‌کنند. انبیا، قوم خود را در درجه نخست از طریق یادآوری هدایت می‌کردند. مثلاً موسی برای هدایت قوم خود، به آنها می‌گوید: «به یاد آور که چگونه یهوه تو را از مصر بیرون آورد... از راه‌های او پیروی کن و به او احترام بگذار» (رجوع شود به تثیبه ۸: ۲-۱۴). «با بیگانگان بدرفتاری نکنید و به یاد آرید که زمانی شما هم بیگانه بودید» (رجوع شود به خروج ۲۲: ۲۰؛ تثیبه ۱۰: ۱۹). حال به سخنان خشمگینانه اشعیا نبی گوش کنید: «این را به یاد آورید و مردانه بکوشید. و ای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایید! چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نیست. آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم» (اشعیا ۴۶: ۸-۱۰). انبیا با یادآوری مصائب بردگی و محبت‌رهایی‌بخش خدا به قوم اسرائیل، آنها را به حرکت در می‌آوردند و تشویق‌شان می‌کردند که رفتاری همساز و برآورنده خاطره خود پیشه کنند. آنها در مقام یادآورندگان زنده عنایت و شفقت خدا، پرده از دیدگاه‌های محدود هم‌روزگاران خود بر می‌داشتند، و رؤیایی را آشکار می‌ساختند که در گذشته، الهام‌بخش آباء و اجدادشان شده بود و هم‌چنان و همواره هادی آنها بود در طریقی که به سوی نجات می‌پیمودند. کامل‌ترین تجلی این خدمت نبوتی را در عیسی می‌بینیم. عیسی در تعالیم خود، گذشته و خاطره هم‌روزگاران را به آنها یادآوری می‌کند و از دیدگاه‌های محدودشان پرده بر می‌دارد و آنها را تشویق می‌کند تا حضور هدایت‌کننده خدا را در زندگی‌شان باز شناسند. او در تعالیم و خدمات خود، خاطره ایلیا و الیشع، و یونس و سلیمان را زنده می‌کند. او می‌کوشد تا مقاومت بزدلانه پیروانش را در هم بشکند و قلب‌شان را به روی محبت پدر بگشاید. هر چه عیسی به شاگردانش از نیازشان به توبه و محبت پدر می‌گوید، برای آن است که بعدها در دوران دشواری که پیش روی دارند، این مطالب را به یاد آرند. «اینها را به شما گفتم تا چون زمان وقوعشان فرا رسد، به یاد آورید که شما را آگاه کرده بودم» (یوحنا ۱۶: ۴).

همین طور هم شد. همان‌گونه که عیسی درباره پدر به شاگردان یادآوری کرد، شاگردان هم درباره عیسی به یکدیگر و به پیروانشان یادآوری می‌کنند. آنها بر پایه خاطره عیسی، موعظه می‌کنند، شهادت می‌دهند و نان عشاء را می‌شکنند؛ آنها در خاطره عیسی، قدرت و قوت آن را می‌یابند که در دشواری‌ها و مصائب و جفاها تاب آورند و از آنها به سلامت بگذرند. خلاصه کلام آنکه، این خاطره عیسی است که شاگردان را هدایت می‌کند و در میانه فرهنگی متزلزل و جامعه‌ای رو به زوال و دنیایی تاریک و تار، به آنها امید و اطمینان می‌بخشد.

به این ترتیب، خاطراتمان ما را هدایت می‌کنند. آنها نقشه ما برای آینده هستند. به کمک خاطرات خود، می‌توانیم با وفاداری به رؤیایی که ما را به ترک سرزمین بردگی‌مان وا داشت، و با اطاعت از دعوتی که می‌گوید هنوز به سرزمین موعود نرسیده‌ایم، پیش برویم.

هدایت

خادمان، در مقام خاطره‌های زنده عیسی مسیح، چگونه می‌توانند مردم را در زندگی روزمره‌شان هدایت کنند؟ دو راه برای این کار هست: برخورد و الهام.

برخورد

شاید از اینکه می‌گوییم «برخورد» شکلی از هدایت است، تعجب کنید. اما خدمت نبوتی که قوم خدا را به سوی آینده‌ای نو پیش می‌برد، مستلزم اقدامی سخت و دردناک است برای پرده بر گرفتن از توهمات ما: توهمات نظیر اینکه «فکر می‌کنیم به مقصد رسیده‌ایم»، فکر می‌کنیم که سرانجام توانسته‌ایم ایمان خود را تمام و کمال بیان کنیم، و گمان می‌کنیم که توانسته‌ایم راه تحقق بخشیدن کامل به آرمان‌هایمان را کشف کنیم. ما پیوسته در این وسوسه قرار داریم که به جای رؤیای اصلی، تفسیری سهل و ساده‌تر را جایگزین آن کنیم. تمامی اصلاح‌گران، با خدمت نبوتی خود، به پیکار با این برداشت محدود از رؤیای اصلی بر خاسته‌اند، زیرا با چنین برداشتی، رؤیای مزبور به چیزی در حد آمال و آرزوهای ما تقلیل یافته است. بندیکت در قرن ششم، فرانسیس در قرن دوازدهم، مارتین لوتر در قرن شانزدهم، جان وسلی در قرن هجدهم، و اشخاصی مانند دوروتی دی و مادر ترزا در روزگار ما — همه این افراد، به مقاومت در برابر شیوه‌هایی برخاسته‌اند که این رؤیای بزرگ را تیره و تار کرده و قدرت‌مجاب‌کننده‌اش را از آن گرفته است. هدایت، مستلزم در هم کوفتن این دیوارها و زدودن موانع رشد است. کسانی را که در زنجیرهای ذهنی و روحانی گرفتارند، نمی‌توان هدایت کرد.

الهام

اما هدایت، چیزی بیش از برخورد می‌طلبد. هدایت، همچنین مستلزم بازگشت به رؤیای اصلی است، یعنی به سرچشمه الهام بزرگ. به این معنی، هر اصلاح‌گری، در همان حال، احیاء‌گر است، چون رؤیای بزرگ را به یاد ما می‌آورد. بندیکت، رؤیای جامعه را زنده کرد، فرانسیس رؤیای دستگیری از فقرا را زنده کرد، لوتر رؤیای فیض عطاشده علی‌رغم ناسزاواری انسان را زنده کرد، و سلی رؤیای ایمان زنده را احیاء کرد، و امروز بسیاری از انبیا، رؤیای صلح و عدالت را زنده می‌کنند. همه این افراد به گذشته رجوع کرده‌اند، اما نه از روی احساسات و حسرت، بلکه بر پایه اطمینان به اینکه رؤیای زنده‌گشته، زندگی می‌زاید. فرانسویان اصطلاحی دارند بدین قرار: *reculer pour mieux sauter* یعنی گام به پس نهادن برای پرش به جلو! خادمی که قوم خدا را هدایت می‌کند، گام به پس می‌نهد تا بهترین خاطرات قوم خود را زنده کنند و بدین‌سان قوم را به یاد رؤیای نخستین‌شان ببندازند. نکته جالب درباره پیشرفت آنکه پیشرفت نتیجه حفظ خاطره‌ای بزرگ است که می‌تواند در کالبد رؤیاهای خفته ما، جانی دوباره دمد.

به این ترتیب، خادم، چه با برخورد و چه با الهام، هدایت می‌کند. «برخورد» ما را و می‌دارد به اعتراف و توبه؛ الهام بر می‌انگیزدمان به آنکه با دلیری و دل‌آسودگی نو دمیده‌ای، نگاه خود را بالا بگیریم! حال این وظیفه «برخورد» و «الهام» را در خدمات روزمره خود چگونه می‌توانیم به انجام رسانیم؟ اجازه بدهید پاسخ را با پیشنهادی عملی بدهم: داستانی را تعریف کنید. اغلب، مردان و زنان بزرگ‌ایمان، با نمونه زنده زندگی خود، بهتر از آموزه‌های بی‌جان درباره ایمان می‌توانند وظیفه «برخورد» و «الهام» را به انجام رسانند. رساله عبرانیان، به ارائه دیدگاه‌های کلی درباره ایمان نمی‌پردازد، بلکه بزرگان گذشته را در یادهای مخاطبان زنده می‌کند: هابیل، خنوخ، نوح، ابراهیم، سارا، اسحاق، یعقوب، موسی، و بسیاری دیگر را. سپس می‌گوید: «پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به‌دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم» (عبرانیان ۱۲: ۱).

داستان بگوئیم!

ما برای هدایت دیگران، یاد مردان و زنانی را در خاطرهای زنده می‌کنیم که در آنها رؤیایی بزرگ تجلی یافته است، و می‌توانیم تشابهی میان خود و آنها ببینیم، و با این حال، این کسان، چارچوب‌های زمینه و زمانه خود را در هم شکسته و با دلیری و دل‌آسودگی تمام، گام در قلمروهای گمنام نهاده‌اند. ربّی‌ها مردم خود را با داستان‌ها هدایت می‌کنند؛ خادمان معمولاً با ایده‌ها و نظریه‌ها. باید که از نو داستانگو شویم، و برای گسترش دادن خدمت خود، شاهدان بزرگی را به نزد خود فرا خوانیم که به شیوه‌های گوناگون، قلب‌های شک‌آوران را هدایت کرده‌اند.

یکی از ویژگی‌های درخور توجه داستان آن است که فضا ایجاد می‌کند، بگونه‌ای که می‌توانیم در داستان قرار بگیریم، در آن حرکت کنیم و جای خود را بیابیم. داستان با توهّمات ما «برخورد» می‌کند، اما ظالم نیست؛ داستان به ما الهام می‌بخشد، اما ترفندباز نیست. داستان به ملاقات می‌خواندمان، به گفتگو، به داد و ستدی دو سویه.

داستانی که هدایت می‌کند، داستانی است که دری می‌گشاید و فضایی در اختیارمان می‌نهد تا در آن به کندوکاو بپردازیم و مرزهایی برای ما قرار می‌دهد تا به یافتن آنچه می‌جوییم، کامیاب شویم، اما نمی‌گوید که چه باید کنیم و چگونه باید کنیم. داستان، ما را با رؤیا در تماس قرار می‌دهد و به این ترتیب، هدایت‌مان می‌کند. ویزل می‌نویسد: «خدا انسان را آفرید چون داستان را دوست دارد.» تا زمانی که داستانی برای گفتن به یکدیگر داریم، امید هم داریم. تا زمانی که می‌توانیم به یکدیگر داستان زندگی مردان و زنانی را یادآوری کنیم که در آنها محبت خدا تجلی می‌یابد، دلیلی وجود خواهد داشت برای پیش رفتن به سوی سرزمینی نو که در آن داستان‌هایی نو پنهان‌اند.

در شماره آینده به سومین قسمت این بحث خواهیم پرداخت (هادی) و نخست نتیجه‌گیری این مبحث را خواهید خواند و سپس مؤخره‌ای بر کل مطالب این مجموعه را.

مسیح، مشاور نیک

بخش هشتم: مشورت مسیح به شکست‌خوردگان

نوشته کشیش تَت استیوارت

”پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید“ (۱ پطرس ۵: ۶)

زندگی می‌تواند خیلی دشوار باشد و بسیاری از ایمانداران صادق را مغلوب سازد. وقتی مشکلاتی که فرد با آنها مواجه می‌شود به نظر غیر قابل حل می‌نماید، احساس شکست حتی ممکن است در دل قوی‌ترین مسیحی نیز رسوخ کند و شاید چنین نتیجه‌گیری کند که گرچه خدا بی‌شک می‌تواند به وی کمک کند، اما از انجام این کار سر باز می‌زند. به‌طور یقین این شخص چنین تفکری دارد چرا که تمامی گامهای روحانی را که توسط رهبرانش توصیه شده بر داشته، اما با وجود دعاهای زیاد، خدا ظاهراً به نفع او مداخله نکرده است. دوست من، حسین، در چنین وضعیتی بود.

ریشه: غرور

من حسین را در هتلی ارزان در استانبول ملاقات کردم. وقتی در اتاق به هم ریخته او نشستم و از پس دود غلیظ سیگار به صورتش نگرینم، هیچ کمکی از دستم بر نمی‌آمد، جز آنکه به نگاه مبهوت او توجه کنم، گویی به زحمت حضور مرا تشخیص می‌داد. حسین چند ماه قبل ایمان آورده بود، اما خیلی زود کلیسا را ترک کرده و از هرگونه تماسی امتناع می‌ورزید. مرا نزد او بردند شاید به نحوی بتوانم به وضعیت این برادر فقیر و در رنج رسیدگی کنم. وقتی زندگی‌اش را بررسی کردم، معلوم شد که به دلیل یک سری تصمیمات نادرست در زندگی، به بن‌بست رسیده و اکنون یک مرد کاملاً شکست‌خورده بود. او در کل اعتقاد داشت که هیچ راهی برایش وجود ندارد. حسین نمی‌فهمید که غرورش او را به دام انداخته است. خدا راه فراری برای او گذاشته بود، اما کلید آن در درک حسین از تعلیم فروتنی در کتاب مقدس قرار داشت.

کلید: فروتنی

پطرس رسول مردی بود که بارها شکست را در زندگی خود تجربه کرده بود. اگر یک شاگرد وجود داشته باشد که خداوند را مایوس کرد، او پطرس بود. وقتی نسنجیده به عیسی توصیه کرد که به اورشلیم نرود، با توبیخ جدی او مواجه شد. هنگام دستگیری عیسی، پطرس آنجا حضور داشت و او را انکار کرد و در نتیجه بسیار شرمسار گردید. آنچه مرا به تعجب وا می‌دارد این است که پطرس با وجود تمامی شکستها و ناکامیهای

خود، جامع‌ترین نوشته‌ها را در خصوص فروتنی دارد. پطرس است که می‌گوید، "پس زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید" (۱-پطرس ۵:۶).

مفهوم فروتنی

کلید رهایی از شکست فروتنی است، البته نه فروتنی‌ای که توسط افراد مافوق بر ما تحمیل می‌شود، یا فروتنی کاذبی که ناشی از چاپلوسی است. اگر معنی فروتنی را در کتاب مقدس بررسی کنیم، می‌توانیم سه مفهوم از آن استخراج کنیم: (۱) تعظیم در حضور یک پادشاه و اقرار به عظمت او؛ (۲) ترک زندگی به‌طور ایثارگرانه برای جلال دیگری به‌واسطه خالی کردن خود و سعی در نشان دادن مسیح در هر مورد؛ (۳) مقایسه خود با خدا و مواجهه با حقیقت ناتوانی کامل خود. بنابراین وقتی پطرس راجع به فروتن شدن زیر دست زور آور خدا می‌نویسد، از مفهومی سخن می‌گوید که بر خلاف طبیعت خود-محور ما انسان‌های گناهکار است، طبیعتی که سبب می‌شود برای خود زندگی کنیم و به قدرت خود وابسته باشیم. با وجود این، او امید را عرضه می‌دارد که راهی برای خروج از شکست است. بدین شکل که با تواضع، در حضور خدای قادر مطلق تعظیم کنیم و راههای غرورآمیز را در زندگی خود ترک گوییم، راههایی که به جلال خودمان تخصیص یافته و ما را به شکست کامل می‌رساند.

درک پطرس از فروتنی حول آیه ۵ می‌چرخد: "خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد." این یکی از اصول زندگی است که هنوز بسیاری درک نکرده‌اند که خدا فقط در صورتی ما را دعوت می‌کند تا فیض او را در زندگی تجربه نماییم که خود را در حضور او فروتن سازیم.

دو نمونه از فروتنی

در کتاب مقدس علاوه بر خود مسیح، دو نمونه مهم برای فروتنی وجود دارد. اول یحیی تعمیددهنده است که به‌قدری از روح القدس پر بود که انتخاب کرد خود را در حضور خداوند فروتن سازد. این فروتنی را در سخنانی که یوحنا درباره او نوشت، می‌بینیم: "می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم" (یوحنا ۳:۳۰). یحیی تعمیددهنده انتخاب کرد تا خود را در حضور خداوند فروتن سازد. در نتیجه خدا فیض را در زندگی او جاری ساخت.

موسی نمونه دوم است. گفته شده که او افتاده‌ترین شخص در عهد عتیق است. تفاوت در این است که موسی فروتن شدن را انتخاب نکرد، بلکه او را خدا فروتن ساخت. زندگی موسی سه بخش داشت: (۱) دوره تکبر جوانی‌اش که فکر می‌کرد همه چیز را می‌داند و قادر به حل هر مشکلی است. در این مرحله بود که مردی را کشت و به این طریق، زندگی‌اش به‌طور کل تغییر کرد. (۲) دوره بیابان که در آنجا بسیار فروتن شد. خدا تمام غرور را از وجود او زدود و وقتی دیگر چیزی برای ترک کردن وجود نداشت، او را دعوت کرد تا قوم اسرائیل را هدایت کند. (۳) همین امر سبب شد در اکثر موارد، زندگی‌اش در اتکای کامل به خدا باشد.

موارد فروتنی

در اعتماد به خدا

وقتی در زندگی کاملاً مغلوب می‌گردیم، باید از خود بپرسیم چگونه به اینجا رسیده‌ایم. آیا ما مانند موسی زندگی می‌کردیم و اکنون در یافته‌ایم که خدا ما را به پایان خودمان رسانده است؟ در این مرحله مطالعه دقیق فصل پنجم رساله اول پطرس مفید است. توجه کنید که پطرس ما را تشویق می‌کند تا خود را در حضور خدا فروتن سازیم (آیه ۶). آنچه او واقعاً سؤال می‌کند این است: ”آیا مطمئن بودید که می‌توانید زندگی خود را خودتان اداره کنید، یا اعتماد شما به خدا بوده است؟ آیا واقعاً تمام نگرانیهای خود را به او واگذار کرده‌اید یا هنوز برای راههای خود نقشه می‌کشید؟“

در روابط با دیگران

سپس پطرس می‌گوید که باید در روابط خود با دیگران فروتن شویم: ”همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید“ (آیه ۵). به‌طور قطع پطرس بالاخانه را به یاد می‌آورد، زمانی که عیسی حوله‌ای دور کمر خود پیچید و پای شاگردانش را شست. شاید شما در زندگی مغلوب باشید برای اینکه در ارتباطات خود با دیگران بسیار مغرور هستید. خود را فروتن سازید و نزد کسانی بر گردید که آنها را از زندگی خود دور کرده‌اید و صلح و آشتی را به آنها تقدیم نمایید. بیاموزید به دیگران خدمت کنید و بگذارید دیگران به شما خدمت کنند.

در شرایط زندگی

در نهایت پطرس به خوانندگان خود تذکر می‌دهد که بپذیرند در پاسخ به مشیت الهی یا آنچه که او اجازه وقوعش را در زندگی می‌دهد، فروتن باشند: ”زیر دست زور آور خدا فروتنی نمایید“ (آیه ۶). دست زور آور خدا به شرایطی اشاره می‌کند که خدا وارد زندگی شما کرده است. درخواست پطرس این است که با تواضع، تمامی آنچه را که نمی‌توانید تغییر دهید بپذیرید، و آنچه را که می‌توانید، اصلاح کنید. به هر حال در هر زندگی سختی‌هایی حادث می‌گردد که یا می‌توانیم آن را از دستان بخشنده خدا بپذیریم و یا در برابر آن ”مقاومت“ کنیم که در این صورت نسبت به خدا تلخ و کینه‌توز می‌گردیم.

و عده به ایماندار مغلوب این است که ”اگر خود را در حضور خدا فروتن سازی، او تو را فیض خواهد بخشید.“ فیض یعنی دست یافتن به خود خدا از طریق پسرش عیسی مسیح در حالی که استحقاقش را نداریم. وقتی نور درخشان خود مسیح در دلهای ما می‌درخشد، دیگر شکست نمی‌تواند وجود داشته باشد.

هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش هشتم: تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند

این مقاله بخش هشتم از معرفی کتابی به قلم اریک ریز (Erik Rees) تحت عنوان S. H. A. P. E است: کشف هدف منحصر به فرد زندگی و شکوفا سازی آن.

نویسنده پس از توضیح کامل در مورد "خصوصیات" خدادادی مان در بخش اول کتاب، اکنون بر آن است تا بیاموزد چگونه با اطلاعات جدیدی که از خود به دست آورده ایم، زندگی را پیش ببریم. نام بخش دوم کتاب "گشودن قفل زندگی" است. عنوان فصل بعدی این بخش از کتاب (فصل ۸) "تمرکز بر دیگران: واکنش با قلبی سخاوتمند" می باشد.

نویسنده ما را به چالش می طلبد تا برای اصلی فراتر از خود زندگی نماییم. همان طور که میلارد فولر، مؤسس "زیستگاه برای بشریت" (سازمانی که برای خانواده های کم درآمد خانه می سازد) بیان می کند، "من زندگی را هدیه و در عین حال مسؤولیت می دانم. در این بین مسؤولیت من این است که از آنچه خدا به من بخشیده جهت کمک به انسانهای نیازمندش استفاده کنم." عیسی به وضوح اهمیت خدمت را تفهیم نمود، زمانی که به شاگردانش فرمود: "لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. و هر که می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد" (متی ۲۰: ۲۶-۲۸). مسیح تصریح کرد که خدمت فقط یک ویژگی قابل احترام نیست، بلکه برای کسی که ادعای شاگردی او را می کند، امری ضروری است.

روزی شخصی گفت: "زمانی که از حرف زدن دست بکشید و شروع به عمل کنید، الهیات شما همان ماهیت وجودی شما خواهد بود." آنچه به آن ایمان داریم نه فقط توسط سخنان، بلکه با عملکرد ما نمایان می گردد. فقط نیات خوب کافی نیست؛ باید اعمال نیز صحت آن را آشکار کند. عیسی از ما می خواهد ایمانمان را با علم به خدمت دیگران، بنا نماییم. حکایت "سامری نیکو" (لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷) قصد دارد این نکته را با قاطعیت جا بیندازد. بیایید به طور دقیق جوانب مختلف این حکایت معروف عیسی را بررسی کنیم تا درس تازه ای آموخته، به واسطه آن از آنچه خدا به ما بخشیده، جهت خدمت به دیگران استفاده نماییم.

از ذهن خود استفاده کنید تا شبیه یک خادم فکر نمایید

خدمت با نحوه تفکر خادم‌گونه آغاز می‌گردد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خادم فقط به رضایت آقايش می‌اندیشد (کول ۳: ۲۳-۲۴). همگی ما باید در خدمت "یک" آقا یا ارباب باشیم! سامری نیکو قبل از اینکه به نیازهای خودش بپردازد، به احتیاجات دیگران فکر می‌کند. اگر تفکر شما این باشد که معطوف خدمت به سایرین شوید، پس مطابق آن نیز عمل خواهید کرد. اگر سامری نیکو از پیش به اهمیت خدمت دیگران فکر نمی‌کرد، به هیچ طریق نمی‌توانست به این شخص نیازمند کمک کند.

نحوه تفکر خادم‌گونه قدرتی را که جهت قناعت در زندگی لازم است مهیا می‌سازد، بدون اینکه شخص خود را با دیگران مقایسه کند، یا توسط غرور یا احساس ترحمی که ناگزیر حاصل می‌گردد، مغلوب شود. شیطان با وسوسه شما برای خروج از معیار روحانی، وادارتان می‌سازد تا فکر خود را از عیسی خالی کرده، بر نگرانی‌های خود متمرکز شوید. مارتین لوترکینگ ما را تشویق نمود که به هر نقش و دعوتی که خدا به ما داده، توجه کنیم. نوع نقش مهم نیست. مسؤلیت ما نسبت به پدر این است که با انجام آن کار باعث سرافرازی او گردیم. لوترکینگ می‌گفت: "اگر کسی دعوت جاروکنشی خیابان را دارد، باید همانطور که میکلائز نقاشی می‌کشید، بتهوون موسیقی تصنیف می‌کرد یا شکسپیر شعر می‌نوشت، خیابانها را جارو کند. او باید این کار را به قدری خوب انجام دهد که تمامی ساکنین آسمان و زمین درنگ کرده، بگویند، در اینجا جاروکش بزرگی زندگی می‌کرد که کارش را خوب انجام می‌داد." مقایسه، خواه از روی غرور یا خجالت، برای تمرکز فکر جهت خدمت مفید نیست، در حالیکه پذیرش در این زمینه سودمند است.

از گوشهای خود استفاده کنید تا مانند یک خادم بشنوید

خدا نمی‌خواهد که شما فقط مانند یک خادم "فکر کنید"، بلکه تا درباره فرصت‌های خدمت کردن نیز بشنوید. خادمین توجه می‌کنند، چرا که خدا ناله‌های ما را می‌شنود و از ما انتظار دارد به ناله‌های دیگران گوش دهیم. سامری به قدری نسبت به احتیاجات دیگران حساس بود که ناله‌ای حاکی از طلب کمک قلب او را لمس کرد. ما باید گوشهای خود را کوک کنیم تا ناله درخواست کمک را بشنوند، خواه بلند و مؤکد باشند و خواه پنهانی و ظریف. اگر گوش شنوا داشته باشید، خدا فرصت‌های بسیاری را جهت خدمت به شما می‌دهد.

از کلام خود استفاده کنید تا مانند یک خادم سخن بگویید

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد تا مهربانی را به دیگران نشان دهیم: "پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید" (کول ۳: ۱۲). سامری بارهای مرد زخمی را متحمل شد. بسیاری اوقات شما فقط می‌توانید با گفتارتان به انسانهای نیازمند کمک کنید. او از ما می‌خواهد از اعمال ساده‌پا فراتر گذاشته، با صحبت، شفا و امید را وارد زندگی اطرافیان خود نماییم و با گفتار خود مردم را از درد و خردشدگی بیرون آوریم. در زندگی خود اوقاتی را به خاطر آورید که شخصی سخن محبت‌آمیز و

دلگرم‌کننده گفته باشد، به‌گونه‌ای که در بادبانهای شما باد وزیده باشد (بر عکس، زمانهایی صحبت‌های یک فرد وجود شما را از شادی تهی کرده است). خود را به چالش بطلبید تا داروساز داروهای کلامی باشید، مشوقی که با سخنان خود، شفا را وارد زندگی دیگری می‌کند.

از قلب خود استفاده کنید تا مانند یک خادم محبت نمایید

قلب سامری از عشق خدا لبریز بود. این همان قدرتی بود که در وجود او موج می‌زد و اجازه می‌داد دیگران را محبت کند. یکی از رهبران مسیحی عادت داشت اینگونه دعا کند: ”بگذار قلب من توسط آنچه قلب خدا را می‌شکند، شکسته شود.“ سامری نیکو بر اساس این ضابطه زندگی می‌کرد. همانطور که کتاب مقدس می‌فرماید: ”... بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد“ (۱ پتر ۵: ۵). اگر رضایت خدا را طالبیم، باید با فروتنی خدمت کنیم. همانگونه که ریک وارن اشاره می‌کند، بزرگی در کلام خدا با خدمت شما به‌وسیله چند نفر ارزایی نمی‌شود، بلکه با خدمت چند نفر توسط شما ارزشیابی می‌گردد. آندره موری، نویسنده معروف روحانی، در کتاب برجسته خود تحت عنوان ”تواضع“ اظهار کرد: ”عیسی فقط به ما آموخت که چیزی الهی‌تر و آسمانی‌تر از این وجود ندارد که به همه خدمت و کمک کنیم. خادم وفادار، یعنی کسی که موقعیت خود را تشخیص می‌دهد، رضایت حقیقی را در انجام خواسته‌های آقایان یا مهمانان او می‌یابد. زمانی که تواضع را می‌بینیم... و آن را به‌عنوان شراکت خود در حیات عیسی می‌پذیریم، شروع به یادگیری این نکته می‌کنیم که بزرگی واقعی ما در خدمتی فروتنانه است، و اثبات این امر، بزرگترین دستاورد زندگی ما، در مقام انسان‌هایی است به شباهت خدا آفریده شده‌اند.“ تمایل طبیعی هریک از ما این است که توجه مردم را به خود جلب کنیم، حتی زمانی که از خدمت، و فروتنی حین خدمت، سخن می‌گوییم. جان اُرتبرگ ما را به چالش می‌خواند و می‌نویسد: ”ما دوست داریم فروتن باشیم... اما اگر کسی توجه نکند، چه می‌شود؟“ همگی ما، اگر حقیقتاً مانند یک خادم محبت کنیم، هر روزه فرصت خدمت را داریم.

از دارایی خود استفاده کنید تا مانند یک خادم بدهید

کار سامری نیکو با بیان سخنان آرامش‌بخش و پانسمان زخمهای مرد مجروح پایان نیافت. کلام خدا به ما می‌گوید که او آن مرد را به یک مهمانخانه برد و تمام شب با او ماند. سپس معادل دستمزد دو روز به صاحب مهمانخانه پول داد و قول داد که سایر مخارج شخص غریبه را پرداخت نماید. یک خادم حقیقی، مانند سامری نیکو، از تمام منابع موجود استفاده می‌کند تا محبت خدا را به طرق عملی نشان دهد. خادمین پول را ابزاری برای برکت سایرین می‌دانند. یک بار آبراهام لینکن نوشت: ”برای تسکین دردهای مردم، شخص باید دارایی خود را فراموش کند.“

خدا بخشنده است. این طبیعت ذاتی اوست. او پسر یگانه خود عیسی را داد تا ما به واسطه ایمان به او بتوانیم بخشش گناهان خود را تجربه کرده، زندگی جاودان با خدا را بیابیم. این کار مقدس که یک بار و برای همیشه انجام شد، دلیلی است کافی برای ما. او زندگی ما را نیز به خودمان بخشید. کتاب مقدس می‌گوید که ما به شباهت خدا آفریده شده‌ایم. بنابراین اگر او بخشنده است، یعنی ما خلق شده ایم تا مانند او بخشنده باشیم. کتاب مقدس شامل بیش از دو هزار اشاره به موضوع بخشش است، یعنی بیشتر از تمام اشاراتی که به ایمان، امید و محبت شده است. این موضوع تصریح می‌کند که کتاب مقدس بیش از هر اصل دیگر، بر بخشش و سخاوت تأکید می‌کند. زندگی حول بخشیدن می‌گردد و نه گرفتن. واقعیت این است که تا زندگی خود را ندهیم، آن را نمی‌یابیم (لوقا ۶: ۳۸). وقتی به خاطر خدا و خدمت به دیگران از زندگی خود دست می‌کشیم، او ما را برکت می‌دهد. قسمتی از این بخشش، این است که از خصائل خود جهت خدمت و برکت دیگران استفاده کنید. خدا می‌خواهد شما به این طریق هدف ملکوتی خود را تحقق بخشید.

اهمیت شخص به شیوه خدمت او بستگی دارد. خدا ما را به گونه‌ای ساخته تا به یکدیگر خدمت کنیم. شما نمی‌توانید به این هدف نائل گردید مگر اینکه با دیگران باشید! صرف نظر از جایگاهی که در زندگی مسیحی خود دارید، نباید یک مسیحی "تکرو" باشید. در شماره آینده، در باره ایجاد یک "سیستم حمایتی"، یا "جامعه‌ای که به دیگران توجه دارد" بحث خواهیم کرد. زمانی که در یک گروه مناسب قرار گیرید، از آنچه خدا می‌تواند توسط شما انجام دهد، متحیر خواهید شد.